

چهارمین سالنامه

سال چهل و یکم

207

بهبودان پسر ونداد هر مژده، مایه‌ی سر بلندی همه‌ی ایرانیان

مردمانی که شکوه جاودان دارند در ایماشان



زمستان ۳۷۶۱ زرتشتی ۱۴۰۲ خورشیدی

نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

هموندان و همراهان گرامی با درود،

با افتخار به آگاهی می‌رساند که نیکاندیشان، دهشمندان، دوستداران، همکیشان، گروه زنهارداران و همه‌ی هموندان هازمان زرتشتیان کالیفرنیا، توانستیم، مکانی شایسته برای زرتشتیان کالیفرنیا - سن‌دیگو مهیا نماییم. از این همدلی بسیار شادمان و سپاسگزار هستیم و بر خود می‌بالیم که چنین فرزانه‌گانی در جامعه داریم. اکنون به همراهی همه‌ی شما یاران نیاز داریم تا با ارایه ایده‌های نوین و دهش‌های فکری و فرهنگی خود، ما را برای رسیدن به هدف‌های مرکز زرتشتیان کالیفرنیا و همچنین گسترش آموزه‌های اشوزرتشت اسپنتمان یاری دهید. گروه مدیران شاخه سن‌دیگو از هموندان گرامی جهت همکاری داوطلبانه با این مرکز دعوت به عمل می‌آورد. برای همگان تندرستی همراه با شادی و آسایش خواهانیم.

گروه مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - سن‌دیگو

برگیری از نوشته‌های چهره نما با چاپ نام نویسنده و نشانی تارنما آزاد می‌باشد.
چهره نما، در گزینش و ویرایش نوشته‌های رسیده آزاد است و نوشتارهای رسیده بازگردانده نمی‌شود.
دیدگاه‌های بازتاب شده در نوشته‌ها همیشه گویای دیدگاه‌های انجمن دبیران چهره نما نمی‌باشد.
چهره نما مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، نشریه‌ای است دینی، اجتماعی، تاریخی، ادبی و فرهنگی که به هیچ دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد.

بدینسان،

روند، که با سرپیچی از راه اشا،
وجدان خود را به تباهی کشانده است؛
این انتخاب خوبی و بدی،
در برابر آشکار شدن کردارش،
گرفتار سرزنش روان می‌گردد.
زیرا او با کردار و گفتار خود،
از راه اشا دوری جسته است.
گاتها هات ۵۱ بند ۱۳

ای مزدا اهورا،
کارهایی که در گذشته انجام داده‌ام،
و کارهایی که در آینده انجام خواهم داد،
و آنچه از وهومنا
و چونان روشنایی خورشید
و سپیده بامدادی،
به دیده تو گرامی است.
همگی در راه اشا و برای آفرین گویی
و گرامی داشت تو بوده و خواهد بود.
گاتها هات ۵۰ بند ۱۰

زیر نگر گروه دبیران

گرافیک، رایانه و صفحه آرا: شاهین خرسندی

تایپ: پروین رستمیان

اینترنت: رامین شهریاری

با سپاس از هفته نامه امرداد که همواره نوشته های خود را با
گشاده رویی در اختیار چهره نما می گذارد.

Trust of Morvarid Guiv

c/o Mina Soroosh

PO Box 49404 Los Angeles, CA 90049

شعرشانی

سهراب سپهری

خانه دوست کجاست؟
در فلق بود که پرسید سوار
آسمان مکثی کرد
رهگذر شاخه نوری که به لب داشت
به تاریکی شن‌ها بخشید و به انگشت
نشان داد سپیداری و گفت
نرسیده به درخت
کوچه باغی است که از خواب خدا
سبزتر است

و در آن عشق به اندازه پره‌های صداقت آبی است
میروی تا ته آن کوچه
که از پشت بلوغ سر به در می‌آرد
پس به سمت گل تنهایی می‌پیچی
دو قدم مانده به گل
پای فواره جاوید اساطیر زمین می‌مائی
و تو را ترسی شفاف فرا می‌گیرد
در صمیمیت سیال فضا، خش‌خشی می‌شنوی:
کودکی می‌بینی
رفته از کاج بلندی بالا
جوجه بردارد از لانه نور
و از او می‌پرسی
خانه دوست کجاست

خانه دوست اینجاست

نیلوفر عاکفیان

من دلم می‌خواهد
خانه‌ای داشته باشم پر دوست
کنج هر دیوارش
دوستانم بنشینند آرام
گل بگو گل بشنو
هر کسی می‌خواهد
داخل خانه پر مهر و صفایمان گردد
یک سبد بوی گل سرخ به ما هدیه کند
شرط وارد گشتن
شستشوی دل‌ها
شرط آن
داشتن یک دل بی‌رنگ و ریاست
به درش برگ گلی می‌کوبم
روی آن با قلم سبز بهار
می‌نویسم ای یار
خانه دوستی ما اینجاست
تا که سهراب نپرسد دیگر
خانه دوست کجاست.



سخن نخست

کلام قدرت است. کلمات، انسان و دنیا را تغییر می‌دهد. همه ما احتمالاً این گفته را شنیده‌ایم که درباره چیزهای خوبی که برای ما رخ می‌دهد نباید حرف زد، چرا که حسادت و رشک بیگانگان، شادمانی ما را از بین خواهد برد. اما هرگز این چنین نیست و سخن بسیار دور از حقیقت است. پیروزمندان، با غرور از موفقیت‌های زندگیشان سخن می‌گویند، چرا که اگر شما انرژی مثبت و قوی در اطراف خود پخش کنید، با خود انرژی مثبت بیشتری را به همراه می‌آورد و آنهایی که واقعاً خواهان موفقیت شما هستند، خرسند خواهد کرد.

یادمان باشد رشک برندگان و شکست خوردگان فقط در صورتی می‌توانند به شما آسیب برسانند که شما به آنها این قدرت را بدهید. شک نکنید، برای کسانی که قصد شنیدن دارند از چیزهای خوب زندگی باید تعریف کرد، چرا که روان آفرینش نیازمند شادمانی و کارهای نیک ما می‌باشد. پس بیاییم تا با هم دست در دست هم دهیم و به دور از کینه و حسادت، و برای بالا بردن توان هازمانان، تلاش نماییم و با هم اندیشی و همکاری یکدیگر بهترین‌ها را برای خودمان و دیگران بخواهیم. نیک اندیشی، نیک گفتاری و نیک کرداری از پایه‌های دین‌آشورترشت است و بیاییم آن را در زندگانی خود بیشتر به کار ببریم و همراه کنیم با این کلام آسمانی: خوشبختی از آن کسی است که خواهان خوشبختی دیگران باشد.

سبز و مانا باشید

جمشید جمشیدی

آزاد اندیشی

موبد پدرام سروشپور



«ای مردم بهترین سخنان را به گوش هوش بشنوید و با اندیشه‌ای روشن و ژرف بینی آنها را بررسی کنید هر مرد و زن راه نیک و بد را خود برگزینید پیش از فرا رسیدن روز واپسین بپاخیزد و در گسترش راستی بکوشید.»

(گات‌ها اشوزرتشت هات ۳۰- بند ۲)

راستی آشکار ساخته است آگاهی یابیم.»
(گات‌ها اشوزرتشت هات ۴۶- بند ۹)
اشوزرتشت نخستین آموزگاری است که پس از سال‌ها اندیشیدن با درک آموزش‌های الهی، پیامبری خود را بر مبنای آموزش و آگاهاندن انسان‌ها بنا نهاد و گات‌ها کهن‌ترین دست‌نوشته‌ای است که به دست بشر رسیده و در آن آفریدگار هستی به یکتایی نام برده شده است.

کسی که برای نخستین بار یک حقیقت را بیان می‌کند بی‌شک یک مسیر منطقی درک و شناخت را طی کرده که در گات‌ها برای جهانیان به یادگار گذاشته است. مفاهیمی همچون فلسفه خیر و شر، ماهیت جهان گیتی و مینو، وجود بهشت و جهنم، ارتباط دین و انسان، پله‌های کمال و فلسفه آفرینش و در نهایت درک و شناخت مینوی اهورامزدا از مهمترین آموزه‌هایی هستند که برای نخستین بار در گاهان آمده است.

پس از اشوزرتشت این مفاهیم در قالب کیش‌ها و اعتقادهای گوناگون بارها تکرار شده و بسیاری از آنها امروزه به مفاهیم عادی معنوی تبدیل شده‌اند، اما درگذر زمان با فاصله گرفتن از سرچشمه و فلسفه شکل‌گیری این مفاهیم، در بسیاری از موارد از حقیقت اصلی دور شده‌ایم که تنها راه، بازگشت به گاهان و ژرف شدن در این نخستین اندیشه‌هاست.

به طور مثال اشوزرتشت در گاهان به جای آنکه خود را عامل وحی یا پیام‌آور دستورات الهی بداند، خود را یک آموزگار معرفی می‌کند، نخستین آموزگاری که تنها هدفش آگاهاندن انسان‌ها و تنها ابزارش آموزش است و این دور از هرگونه حکم، جبر و شریعت‌گرایی دینی است و درک این مفهوم، نخستین پله است برای دستیابی به فلسفه آزاداندیشی در پیام اشوزرتشت.

اشوزرتشت در یکی از آغازین سرودهای گات‌ها اساس آموزه‌های خود را بر آزادی اندیشه بنا نهاد. در این بند آمده که هر مرد و زن آزاد است که با تکیه بر اندیشه روشن و سنجش بهترین سخنان، راه خویش را شخصاً برگزیند. آزادی در اندیشه انسان‌ها تبلور پیدا می‌کند اینکه هر انسانی تنها از اندیشه و باور خود دستور بگیرد و بتواند آزادانه آنها را بیان کند، همان آزادی یا بزرگترین موهبتی است که آفریدگار به تمام انسان‌ها بخشیده است.

از سوی دیگر آزادی هیچ چارچوبی ندارد و هرآنچیزی که با هر توجیهی، انسان را محدود کند دیگر آزادی نیست و به همین دلیل است که در هیچ بندی از گات‌ها به نام پیامبر یا حتی خدا هیچ حکم یا دستوری داده نشده است. تنها اگر فردی به خود اجازه بدهند که با تکیه بر آزادی خود در مسیر آزادی دیگران قرار گیرند و آزادی را از ایشان سلب کنند این بر خلاف هنجار هستی است. به عبارت دیگر تنها و تنها چیزی که آزادی را محدود می‌کند، احترام نگذاشتن به حریم آزادی دیگران است.

فلسفه آزادی در حرکت و تکامل نهفته است و پیش از رسیدن روز واپسین بیندیشیم، بسنجیم، بیازماییم، انتخاب و حرکت کنیم و این حرکت بر پایه آزاداندیشی است که انسان را در مسیر کمال بشریت به بالاترین جایگاه می‌رساند.

نخستین آموزگار

« کیست آن رادمرد بزرگ و نخستین آموزگاری که به ما آموخت تنها تو را ای پروردگار شایسته‌ترین ذات مورد ستایش بشناسیم و تو را داور پاک کردارها و سرور راستی بدانیم؟ پروردگارا ما کوشش خواهیم کرد که در پرتو اندیشه پاک از قانون ازلی اش و اسرار هستی پرده برداریم و آن چه که آفریننده جهان از آیین

بررسی روند پیدایش اندیشه و «فرمان‌روایی دموکراتیک» در تاریخ باستان

برکناری فرمان‌روای اشکانی از سوی مهستان

سورنا فیروزی



با نگاهی موشکافانه‌تر به کردارهای نشستگاه (مجلس) «مهستان» و هموندان آن، نزدیک بودن ساختار سیاسی بخشی از روزگار اشکانیان به مسایل مردم محوری و مردم سالاری بیشتر روشن می‌شود.

کردارهای مهستان در گزینش فرمانروا

گزینش فرمانروا بیرون از خانواده حکومتی:

«یوستینوس» (Justinus) از گزینش نشدن فرزند شاه پیشین (فرهاد دوم) به عنوان فرمانروای آینده و گزینش اردوان یکم (عموی فرهاد) به جای وی یاد می‌کند. این نخستین بار در تاریخ «مورد پذیرش کنونی» است که جانشین یک شهریار نیرومند، گزینشی و بیرون از حالت «موروث پدر به پسر» روشن می‌شود، آن هم به دور از خونریزی و کودتا. مساله ای که پیش‌تر ریشه‌ی آن از نوشته‌های «استرابون» (Strabon) آورده شد و تنها می‌توانسته برآمده از یک «فضای خوی گرفته به سامانه نشستگاه محوری» باشد.



مهستان روی کار آمده بودند. اما این مهرداد، پدر را کشت و به دور از نگرش مهستان، فرمانروایی را بدست آورد. در این جا مهستان کارآمدی دیگری از خود نشان داد که پیش‌تر در هیچ جا از تاریخ روشن جهان روی نداده بود. رخدادی که می‌توان از آن با نام «برکناری فرمانروا از سوی نشستگاه» یاد کرد. پیرو نوشته‌های «یوستینوس» با وجود کامیابی‌های نظامی مهرداد سوم، اما به شونند (دلیل) ستم پیشگی‌هایش در سیاست‌های درون کشوری، کارهای مثبت برون کشوری وی از سوی مهستان نادیده گرفته شد و نشستگاه ایرانی، وی را برکنار کرد. این برکناری گویا به نیروی نظامی برادر مهرداد، «ارد» (همان ارد دوم) که در آینده از سوی مهستان به تخت نشست، رخ داده است. مهرداد سرانجام سر به نیست (اعدام) شد.

در این رویداد، دو نکته‌ی ارزشمند نهفته است. یکی این که رخداد یاد شده، در زمانی روی داد که جهان جمهوریت روم، از سوی سه سردار کنسول شده رومی (کراسوس، پولیوس سزار و پومپه)، مصادره و به بازی گرفته شده بود، در حالی که در ایران، یک نشستگاه به نام مهستان برای نخستین بار در تاریخ، فرمانروای بر تخت نشسته را به شونند لغزش‌هایش در سیاست‌های درون کشوری و ستم به مردمان، برکنار می‌کند. «دیوکاسیوس» (Dio Cassius)، گزارشی کامل از آن روزگار را آورده است.

نکته دوم، رو شدن یکی دیگر از دست کاری‌های تاریخ نویسان کنونی باخت‌زمینی (غربی) است که خواستار علمی بودن در پژوهش‌های تاریخی هستند. امروزه این کردار را وارون نوشته‌های روشن کهن، نه یک کردار ساختاری نشستگاهی، بلکه به دور از جایگاه مهستان، یک درگیری درون دودمانی میان دو برادر بر سر تخت می‌شناسانند! که بسیار شگفت آور است. این در حالی است که کردار مهستان، پس از روزگار مهرداد سوم، چندین بار دیگر نیز باز انجام شد که از آنها یاد می‌شود.

حتی اگر فرزند فرهاد دوم در پی بدست آوردن فرمانروایی بوده باشد، نیروی مهستان، هرگز به او زمان چنین کاری را نداد. نمونه‌ی به تخت نشستن «سیناتروک» در سن ۸۰ سالگی و پشتیبانی مهستان از او نیز، از چالش‌هایی است که باید بررسی موشکافانه شود و جای کار بسیار دارد.

اداره جنگ:

رسیدگی به کارهای جنگ‌های بیرون کشوری از سوی نشستگاه مهستان و نه از سوی شخص نخست کشور، نکته اندیشه برانگیزی است. در روزگار «ارد دوم»، سامانه‌ی کشور داری مجلسی آن چنان استوار بود که به هنگام نبرد «حران»، شخص نخست کشور در ارمنستان به سر می‌برد و «سلوکیه» را نمایندگان می‌چرخاندند.*

کنار زدن فرمانروای ناشایسته:

چنان که گفته شد، مهستان یا به گفته رومیان، «سنای پارتی‌ها»، چندین فرمانروا را برگزیده بود. از اشک هفتم تا «فرهاد سوم» پدر «مهرداد سوم»، همگی به رای

* پی‌نوشت کتاب: بسنجید با جایگاه شاهان ساسانی و فرمان‌روایی‌های «فردمخور مانند» آنها، که برای هر لشکرکشی، به ناچار می‌بایست در جای درگیری می‌بودند. استثنای خسرو دوم را نیز باید به حساب شرایط زمانه و بودن سرداران شایسته باید گذاشت.

مردمانی که شکوه جاودان دارند در ایمانشان

محمدرضا شریفی فر



شاید از نخستین روزهای خلقت و آنگاه که نیروهای خیر از يك سو و نیروهای اهریمنی از سوی دیگر برای رسیدن به مقاصد متفاوت و متضاد، ذهن بشر را مورد هدف آموزش‌های خود قرار دادند رقابتی شکل گرفت که به سرعت به دشمنی بدل گشت. اهریمن در آغاز آفرینش پیشنهاد آشتی و دوستی ایزد را رد می‌کند و بر دشمنی خویش پای می‌فشارد.

«ای اهریمن، بر آفریدگان من یاری بر، ستایش کن تا به پاداش آن، تو را بی‌مرگی، جوانی جاودان، نافر سودگی و ناپوسیدگی بخشیده شود.»^۱

اهریمن پس از رد این پیشنهاد به تاریکی می‌گریزد و دیوها را که بندهش آنها را آفریدگان مرگ آور می‌خواند، می‌آفریند.

آفریدگانی چون «اکومن، که بداندیشی و ناآشتی به آفریدگان دهد. اندیشه‌ی آفریدگان را از نیکویی بی‌فسرد و ساوول که پادشاهی بد، ستم، بیداد و آشوب بخشد.»^۲

آشکار است که اهریمن برای جنگ با ایزد و آفریدگانش نیاز به ابزار دارد و ابزار، آلودن اندیشه‌ی خوب به صفات و کردار بد است. اهریمن صفاتی را آفریده است تا بدین روش افکار آدمی را بی‌لایند تا او را از اندیشه‌ی نیک که پیش نیاز گفتار و کردار نیک است، باز دارد و هر چه بیشتر از دین فاصله بگیرد. زیرا راه از میان رفتن دیوان، حضور ایزد و دین اوست.

«دین بر بهمن آشکار شد برای آن که دیوی را از ایزدی جدا کند و آشکار کند از اوست که هیچ خشم، دیو، یا تبهگری نماند و دیوان را کالبد بشکند و یا پرستش دین اهریمن با همهی دیوان نابود گردد.»^۳

مطالب بالا واژه‌ی دیو را از نگاه زرتشتیان^۴ معرفی می‌کند اما واژه‌ی دیو در فرهنگ‌های دیگر به معنی خداست. مانند دیو Dicu در فرانسه، Dio در ایتالیا، Dios در اسپانیا، یا zeus یا dues در زبان یونانی. مورد مهم این است که دیو در واقع، به خدایان قبل از ظهور زرتشت اطلاق می‌شد که پس از ظهور زرتشت مورد تکفیر این پیامبر قرار گرفتند. «پیش از ظهور زرتشت لفظ دیو به پروردگاران قدیم آریایی مشترک بین اجداد مردم ایران و هند اطلاق می‌شد.»^۵

در لابه‌لای متون کهن پارسی از جمله شاهنامه به دیوان دیگری برمی‌خوریم که به لحاظ ماهیت و شمایل به کلی با دیوانی که قبلاً از آنها سخن رفته است متفاوت‌اند و فردوسی آنها را مردم می‌داند «تو مر دیو را مردم بد شناس»^۶ درست است که فردوسی گاهی به این دلیل که حریف قهرمان شاهنامه یعنی رستم را قدرمند معرفی کند دیوان را صاحب قدرتی غیرطبیعی می‌خواند اما ماهیت مادی این دیوان مسلم است.

اما چرا مازندانیان دیو خوانده شدند؟ چرا مهاجران آریایی این بومیان را همان آفریدگان اهریمن دانسته‌اند؟

دیوان مازنی بیشتر با شاخ و دم تصویر شده‌اند. «دلیل اینکه دیوان را با شاخ و دم نوشته، آنست که ظاهراً چون آنها پوستین‌پوش بودند و پوست سگ و گرگ و ببر و غیره می‌پوشیدند.»^۷ که البته می‌توان به این حیوانات به گفته‌ی دکتر جهانگیر اوشیدری گاو را نیز افزود.

پس از ورود آریائیان از دو طرف دریای خزر به سرزمینی که آن را به نام خود ایران خواندند، بدیهی است مقاومت‌های فراوانی از سوی بومیان شکل گرفته است. با اینکه بیشتر مهاجران مهاجم که اسب و گردونه در اختیار داشتند، پیروز میدان بودند اما در یک ناحیه با مقاومتی سخت مواجه شدند. به طوریکه در

یشت‌های اوستا آمده است: هوشنگ پیشدادي بر فراز کوه هرا (البرز) با پیشکش صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند از اردویسور آناهیتا می‌خواهد که این کامیابی را به او که بزرگترین شهریار زمین است ارزانی دارد تا «بر همهی دیوان و جادوان و پریان و کوی‌ها و کپن‌های ستم‌کار پیروز شود.»^۸ هوشنگ با این فدیة موفق به کشتن دو سوم دیوان مازنی و دروغ‌پرستان وزن (گیلان) می‌شود. دشواری نفوذ به مازندران نخستین دلیلی بود که مازنی‌ها دیو خوانده شدند. مقاومت مردم جنگجوی مازندران و وجود عوامل طبیعی مانند آب و هوای ویژه و کوه‌های نفوذناپذیر این منطقه، به‌عنوان جایی اسرارآمیز و دست نیافتنی همیشه مورد آرزوی شاهان اقوام همسایه بود. البته دیو خواندن مازندانیان دلیل مهم‌تری نیز داشت و آن نپذیرفتن آیین جدید زرتشتی بود. که به هیچ روی مورد پذیرش بومیان این منطقه نبود. آن‌ها بر پرستش خدایان خود اصرار داشتند و زرتشت آنها را کافر می‌دانست همان‌طور که در عبارات بالا آمده

ازکارهای مهمی که به دیوان نسبت می‌دهند مسلح بودن به دانش و آموزش آن به دیگران است.

نوشتن به خسرو بیاموختند
دلش را به دانش بر افروختند
نوشتن یکی نه که نزدیک سی
چه رومی، چه تازی و چه پارسی^{۱۰}

شاید نسبت دادن جادو به دیوان نیز از دانش فراوان آن‌ها باشد. انجام کارهایی که به دانش فراوان نیاز دارد موجب شگفتی مهاجران شده، پس آن‌ها را جادوگر خواندند. هر چند انجام این کارها از سوی دیوان نادرست و بد بود اما در شاهنامه بارها از شخصیت‌های مثبت سرمی‌زند.

از ایشان دو بهره به افسون ببست
دگرشان به گرز گران کرد
پست^{۱۱}

وقتی در داستان‌های دیگر از جمله به دنیا آمدن رستم و افسونگری زال و سیمرغ و کمک به رستم برای غلبه بر اسفندیار صاحب فر ایزدی مورد استفاده قرار گرفته است، ناپسند بودن این کار از سوی دیوان مورد ابهام است.

از جمله کارهای برجسته دیوان، معماری و مهندسی است.
هرآنچه از گل آمد چو بشناختند
سبک خشت را کالبد ساختند
بسنگ و به گچ دیو دیوار کرد
نخست از برش هندسی کار کرد^{۱۲}

وجود مکان‌هایی در مازندران که با واژه‌ی دیو آمیخته است نشان از احترام این واژه نزد بومیان دارد. مکان‌هایی چون دیوکلان در شیرگاه سوادکوه، دیوکلای پایین در بخش مرکزی قائم‌شهر، دیوکوتی در ساری، دیوا در بندپی بابل و هم‌چنین در جاده‌ی فیروزکوه در منطقه سوادکوه غاری است که بومیان آن‌را «دب کلی»^{۱۳} یعنی لانه دیو می‌نامند که امروزه آن‌را غار اسپهبد خورشید می‌نامند.

ابوریحان در آثارالباقیه می‌گوید: «در دکان معروف به دکان سلیمان بن داوود درغاری که در اسپهبدان (شاید اسپهبدان) معروف است و واقع درکوه طاق مازندران است، چه علت است که چون به چیزی پلید یا به شیر آلوده گردد آسمان ابری می‌شود تا آلودگی را بشوید»^{۱۴}

دکتر کزازی در یک سخنرانی، مازندرانیان را مورد خطاب قرار می‌دهد که: اگر من مازندران‌یی بودم به آوازی بلند می‌گفتم: آری من از دیوانم، بسیار شادان و نازان خواهم بود اگر مرا به دیوی بپذیرد.^{۱۵}

در مورد جنگ کاووس در مازندران و حضور رستم و دیوان در مقابل هم کنده شدن گوش دشتبان آن‌قدر آشکار است که جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد.

زگفتار او تیره شد مرد هوش
بجست و گرفتش یکایک دو گوش
بیفشرد و برکند هر دو زبن
نگفت از بد و نیک با او سخن^{۱۶}



است.

وزن‌های گیلان دروغ‌پرست نامیده شده‌اند. این نشان از پرستش خدایانی دارد که زرتشتیان آن‌ها را دروغ می‌پنداشتند.

بهمین سرکارانی در سایه‌های شکار شده آورده است:

«دیو در آغاز به ایزدان آیین میترا اطلاق می‌شد، بدین سبب است که در گاهان، دیوان خدایان دشمن و کارگزاران دنیای بدی و ایزدی که زرتشت الوهیت آن‌ها را منکر گردید قلمداد شدند»^{۱۷}

ناتوانی آریاییان در تسخیر این دژ نفوذناپذیر از یک سو و عدم پذیرش آیین زرتشتی از سوی دیگر سبب گردید این بومیان با همان دیوانی که آفریده‌ی اهریمن‌اند و با ایزدان در جنگ بودند اشتباه گرفته شوند. هر چند در تازش اعراب پس از فتح تمامی خاک مقدس ایران، مازندران به عنوان آخرین دژ و آخرین سنگر ایران و آیین زرتشت بود و تا دو بیست سال رواج سکه‌های ساسانی و رواج آیین‌های زرتشتی در این خطه و به ویژه در کوه‌های این منطقه امپراطوری ایران را در مقیاسی کوچک زنده نگه داشت، اما این عنوان نادرست هم‌چنان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱۰. شاهنامه‌ی فردوسی، چاپ مسکو، داستان تهمورس دیوبند

۱۱. همان

۱۲. همان

۱۳. گیتاشناسی ایران، عباس جعفری، جلد سوم، چاپ امیر

۱۴. آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی اکبردانش‌نشر، امیرکبیرتهران ۱۳۶۳ صفحه‌ی ۳۸۰

۱۵. دکتر میرجلال‌الدین کزازی، سخنرانی به مناسبت روز معلم در قائم‌شهر (در گستره‌ی مازندران)

۱۶. شاهنامه‌ی فردوسی، چاپ مسکو، خوان پنجم

۱. بندش ایرانی، برگردان مهرداد بهار، ص ۳۴۵

۲. همان

۳. دینکرد

۴. منظور از زرتشتیان، متون کهن زرتشتی است

۵. دانشنامه‌ی مزدیسنا، جهانگیراوشیدری، جلد اول، نشرمرکز، ۱۳۷۱

۶. شاهنامه‌ی فردوسی، چاپ مسکو

۷. دانشنامه‌ی مزدیسنا، جهانگیراوشیدری، جلد اول، نشرمرکز، ۱۳۷۱

۸. یشت‌ها، ابراهیم پورداوود، فقرات ۲۱ تا ۲۳ آبان‌یشت

۹. سایه‌های شکار شده، بهمین سرکارانی

ترافیک و صنعت خودروسازی

سوسن کیانی یزدی



و پر ترافیک هستیم رجوع کنیم و ببینیم مشکل در کجاست؟ یکی از دوستان خوش ذوق همیشه به طنز می‌گفت که رانندگان ایرانی یکی از ماهرترین رانندگان در دنیا هستند و در پاسخ چرایی آن می‌گفت زیرا در کمال بی‌قانونی و سرپیچی از قوانین راهنمایی و رانندگی زنده به مقصد می‌رسند!! اما می‌دانیم که ایران پرترافیک‌ترین شهرهای دنیا را در خود جای می‌دهد. نیازی به گفتن نیست که با رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی تا چه میزان زیادی از ترافیک کم خواهد شد و این به عهده ما رانندگان یعنی کسانی که مشکل برایشان به وجود آمده می‌باشد. استفاده از دوجرخه راه حل دیگری است که هم حجم کمتری را می‌گیرد و هم هوا را آلوده نمی‌کند. و بالاخره استفاده بهینه و به هنگام خودروهای شخصی. به طور مثال اگر قرار است ماشین شخصی یک خانواده سه بار در طی روز رانده شود برنامه طوری ریخته شود که سه بار به دوبرابر باید و در ساعات‌های پرترافیک مثل زمان تعطیلی مدارس و یا ادارات در بزرگراه‌ها تردد کمتری داشته باشد. به طور خلاصه مسئله ترافیک را جدی بگیریم... زمانی که در ترافیک روزانه به هدر می‌رود می‌تواند برای کار - استراحت و بودن با خانواده صرف شود. حتی می‌شود این مسائل را به صورت واحدهای فشرده درسی در مدارس قبل از امتحان رانندگی به نوجوانان که شیفته داشتن خود روی شخصی و رانندگی هستند آموزش داد. اگر امروز در حل مشکل ترافیک سهل انگاری شود چه از جانب شهروندان و چه از جانب سیستم‌های شهرداری در آینده بسیار نزدیک این مشکل به معضل غیر قابل حل جهانی تبدیل خواهد شد. پس این گوی و این میدان کمی برنامه ریزی و اندکی مراعات

ایدون باد

اگر شما به طور متوسط روزی یک ساعت در ترافیک باشید و هفته‌ای پنج روز کاری رانندگی کنید در هفته چیزی حدود پنج ساعت - در ماه بیست ساعت و در سال تقریباً دویست و چهل ساعت از وقت خود را در ترافیک می‌گذرانید که چیزی معادل ده روز خواهد شد. این ده روز حداقل زمانی است که شما در شهرهای بزرگ و پر ترافیک به هدر می‌دهید. ترافیک مشکلی اجتناب ناپذیر است که با صنعت خودروسازی در تقابل است!! ظاهراً راه کارهایی از چندین دهه پیش برای کم کردن میزان ترافیک پیدا شده که البته راه به جایی هم نبرده و ترافیک و مشکلات مرتبط با آن کماکان در کلان شهرها وجود دارد و به تبع آن هزینه و سوخت بیشتر بنزین - اتلاف وقت - آلودگی بیشتر هوا - استرس دیر رسیدن به مقصد و خستگی وجود خواهد داشت. در شهرهای بزرگ آمریکا چون لس آنجلس و نیویورک ترافیک به یک مشکل روز افزون و چالش تبدیل شده و با آن که بسیاری از شاغلان در آمریکا بعد از پاندمیک کرونا به سیستم دورکاری و کار در خانه روی آورده‌اند اما هنوز شاهد کاهش مشهودی در زمینه ترافیک نبوده ایم.

یکی از راه‌های بسیار موثر در کاهش ترافیک استفاده گسترده از سیستم‌های حمل و نقل عمومی است که متأسفانه در آمریکا استقبال کمی از آن می‌شود. زیرا با پیشرفت صنعت خودروسازی در آمریکا و افزایش قدرت خرید مردم تمایل به استفاده از سیستم‌های عمومی کم می‌شود. همواره هر مشکلی از دو طرف قابل بررسی می‌باشد: یکی عامل بوجود آورنده مشکل و دیگری کسانی که مشکل برایشان بوجود می‌آید. در مورد ترافیک اگر آدم منصفی باشیم باید قبول کنیم که صنعت ماشین سازی مشکل ساز است مشکلی که حذف آن و حتی کاهش آن ممکن نیست. پس باید به خودمان که شهروند ساکن شهرهای بزرگ



شادی آریابد

چگونگی است و نیز در وندیداد فهرستی از شهرها و سرزمین‌ها بر شمرده می‌شود که در آغاز آن ایرانویج و سپس سند و مرو و بلخ و نیسا و هرات آورده شده است و در این میان یک نظم جغرافیایی وجود دارد بنابراین می‌توان گفت که ایران ویج یا خاستگاه قوم آریا در خوارزم بوده است تا این که بر اثر سرد شدن ناگهانی هوا و زیاد شدن جمعیت قبیله‌ها و خشک شدن چراگاه‌ها و از سوی فشار قوم‌های زردپوست شمالی، همگی موجباتی برای مهاجرت آریاییان فراهم نمود و این مهاجرت‌ها چندین بار و به شکل چندین موج در طی سده‌های پی‌درپی صورت گرفت مسیر مهاجرت قوم آریا متفاوت بود و گروه‌هایی از آنان به سوی شرق که تیره‌های هند و ایرانی از آن جمله‌اند و گروه‌هایی دیگر به سوی غرب روانه شدند که گذشتگان قوم‌های اروپایی می‌باشند. مسیر حرکت این قوم را می‌توان از روی علامت سپنتایی (مقدس) آریاییان که گردونه مهر { } نامیده می‌شود و به اشتباه به صلیب شکسته نامور گردیده شناسایی کرد.

گردونه مهر نگاره‌ای از ایزد مهر الهه مورد نیایش و مقبول اقوام اولیه آریایی بوده که به هنگام مهاجرت روی پیشانی کوه‌های اورال نقر می‌کردند تا این که مهاجرها با آشنایی با این علامت بتوانند مسیر خود را به دنبال گروه‌های قبلی تعقیب نمایند. (این علامت به تعداد زیاد در آثار هخامنشیان به ویژه آرامگاه‌های نقش رستم - کاخ شاپور اول در شهر کازرون و آرامگاه‌های اردشیر دوم و اردشیر

گروه اندیشه: قبیله‌های آریایی پیش از جدایی دارای زبان، فرهنگ و آداب و رسوم و باورهای مشترک بودند ولی از همان آغاز مهاجرت میان آنان پراکندگی رخ داد و بر اثر دور افتادن از هم و نیز اوضاع جوی، فرهنگی و اجتماعی، منطقه‌های جدید رفته رفته زبان‌هایشان از هم جدا شد. پس زبان مردم هند و اروپا در اصل یکی بوده است، به همین جهت آن را زبان هند و اروپایی و شاخه‌ای از آن را زبان‌های هند و ایرانی نام نهادند.

خاستگاه قوم آریا در اوستا «ایریانم وئجو» آمده است که در زبان پهلوی ایرانویج گفته می‌شود. ایرانویج واژه مرکبی است که از دو قسمت ترکیب یافته است. قسمت نخست آن ایران به معنای نجیب و قسمت دوم آن «ویج» یا «ویژ» به معنای نژاد.

جایگاه این مکان از نظر جغرافیایی در وندیداد که بخشی از کتاب اوستا است چنین آمده است: «نخستین سرزمین و کشور نیکی که من اهورامزدا آفریدم ایرانویج بود که بر کرانه رود «ونگهوئتی داییتی» است... در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان در این ماه‌ها برای آب و زمین و گیاه است آنجا مرکز زمستان است آنجا قلب زمین است.»

با توجه به این که در متون پهلوی آمده است که «ونگوهی داییتی» همان «وهرود» است و در جای دیگر آمده است که «وهرود» رود

قبیله‌های آریایی پیش از جدایی دارای زبان، فرهنگ و آداب و رسوم و باورهای مشترک بودند ولی از همان آغاز مهاجرت میان آنان پراکندگی رخ داد و بر اثر دور افتادن از هم و نیز اوضاع جوی، فرهنگی و اجتماعی، منطقه‌های جدید رفته رفته زبان‌هایشان از هم جدا شده، هر کدام شکل متفاوتی به خود گرفت تا اینکه در سده‌های اخیر اروپاییان برای روابط اقتصادی با شرق به ویژه هندوستان به کنکاش و پژوهش در زبان این شبه قاره پرداختند و این واقعیت را دریافتند که ویژگی‌های مشترک زیادی بین آن‌ها و زبان‌های اروپایی موجود است و این شباهت‌ها آن قدر زیاد بود که امکان این را باقی نمی‌گذاشت که وجود این وجه مشترک را اتفاقی فرض کنند پس معلوم شد که زبان مردم هند و اروپا از یک آبشخور، آب خورده است و در اصل یکی بوده است. به همین جهت برای زبان هند و اروپایی نام نهادند سپس پژوهش در زبان‌های فارسی باستان، اوستایی، پهلوی و فارسی دری آغاز گردید. تا اینکه دانستند زبان‌های ایرانی و هندی بسیار نزدیکتر از زبان‌های اروپایی و هندی است و تمام این‌ها از ریشه واحدی برخوردارند پس شاخه دیگری از این زبان را زبان‌های هند و ایرانی نام نهادند که همگی آنها از زبان مادری به نام زبان «آریا» سرچشمه گرفته است. به طوری که در نظر نخست نمی‌توان پی به ریشه یکسان آنان برد چنانچه برای نمونه بلوچ به آهن می‌گوید «آسن» و کردستانی آنها «آسن» می‌نامد و روستایی دامغانی آن را «آهن» می‌داند و در تلفظ خراسانی «آهن» گفته می‌شود که در اصل ریشه این واژه «سن» و «آسن» پهلوی است که همگی از ریشه اوستایی و فارسی باستان «سئین» و «اسن» برآمده‌اند. این واژه در سانسکریت نیز معادل و مشابه واژه اوستایی آن است که در زبان آلمانی به صورت «ایسن» تلفظ می‌گردد. و به انگلیسی «آیرن» می‌گویند.

یا برای مثال فرانسوی می‌گوید: «تو - ا - مون - پر»، خراسانی می‌گوید «تو - ای - پیر - مو» یعنی تو پدر من هستی.

نژاد گل می‌گوید «مامر» و نژاد گیل می‌گوید «می - مار» یعنی مادر من.

یا اصفهانی می‌گوید «کی - اس» و فرانسوی می‌گوید «کس» و ورامینی می‌گوید «کیه» و ایتالیایی می‌گوید «کیه» یعنی کیست.

انگلیسی می‌گوید «مای - برادر»، فرانسوی می‌گوید «مون - فرر»، گیلانی و طبرستانی می‌گوید «می - برر» و خراسانی می‌گوید «برار - مو» یعنی برادر من.

این تشابه و یکسانی تنها در واژگان صادق نیست بلکه در فعل‌ها و یا قید و صفت بی‌قاعده انگلیسی می‌بینیم که ریشه آن در زبان فارسی یا پهلوی یا اوستایی است. به همین دلیل پروفیسور هارولد والتز بیلی رییس انجمن فقه الغه انگلستان در این باره می‌گوید:

«زبان‌های هند و اروپایی. در طی قرن‌های مختلف از چین (زبان ایرانی در دوره مغولان حتی در پکن هم به وسیله آنان گفتگو می‌شد) تا جزایر ایرلند به آنها گفتگو می‌کردند. بنابراین یک دانشجوی انگلیسی هم که بخواهد زبان مادری خود را نیک تحصیل کند. باید از کتیبه‌های فارسی باستان اطلاعاتی بدست آورد. (میراث ایران، نوشته ۱۳ تن خاورشناس، ترجمه محمد معین ص ۲۸۷).

در حالی که امروز یک دانشجوی فارسی زبان برای آموزش زبان و ادبیات سرزمین خود به سراغ زبان‌های بیگانه می‌رود. در واقع

آنچه که اکنون داریم زبانی است به نام زبان فارسی با انبوهی از واژه‌های نادرست عربی آن هم واژه‌هایی که نه در زبان عربی معنایی دارند نه در زبان فارسی.

واژه‌های عربی در زبان فارسی به شیوه «کاپیتولاسیون» عمل می‌کنند، آنها در کشور فارسی به سر می‌برند ولی در رفتار (مفرد، جمع، اسم افزار، مذکر، مونث، صفت نسبی، صفت مشبیه، فاعل، مفعول، مبالغه شدن، اشتقاق و بسیاری دیگر) از آیین کشور عربی پیروی می‌کنند و سازمان آوایی و دستوری زبان ما را در هم می‌ریزند و واژگان آن را گیج، سربه هوا و قانون شکن بار می‌آورند.

زبان عربی زبانی اشتقاقی است و فارسی پیوندی. از این رو، واژه‌های این دو زبان نمی‌توانند در کنار هم قرار گیرند و همکاری کنند در واقع سخن نه بر سر زشتی زبان عربی است، نه زیبایی زبان فارسی. سخن بر سر جوش نخوردنی بودن این دو با یکدیگر است. و اگر این حقیقت مهم را هم بیافزاییم که زبان و اندیشه پشت و روی یک سکه‌اند و هر دو پیشرفت دهنده دانش و منش انسان هستند. دانسته خواهد شد که سخن گفتن نیز تا چه اندازه به تکامل اندیشه و در پیامد آن خرد، دانش و فرهنگ بشری یاری می‌رساند. حال آن که حضور واژه‌های عربی و تنگ شدن عرصه بر زبان فارسی از گزند مزاحمت آنها مربوط به یک یا دو رشته دانش و ادب نیست. از دانش‌های انسانی گرفته تا نام‌ها و فرمول‌های ریاضی که نوآموزان و دانش آموزان باید بدون دریافتی از آنها، رنجی فراوان را به جان بخرند تا به زور بر زبان آورند و ندانسته از برکنند، از بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف، تا مثلث‌های متساوی الاضلاع، قائم الزاویه و ذوالزنگه تا بیضی که مساحت آن مساوی است با حاصل ضرب نصف قطر اقصی در نصف قطر اطول در عدد پی، از اصطلاح‌های حقوقی به ویژه واژه‌های دایر در میان دادگستری چنان و معاملات قطعی که با «اسقاط کافه‌ی خیارات و غبنات من جمیع الجهات از طرفین» انجام می‌شود تا خسوف کسوف که انسان صد بار از بر می‌کند و سرانجام نمی‌داند که کدام ماه گرفت بود و کدام خورشید گرفت.

آنچه از رهگذر تازش توده وار واژه‌های عربی برای ما به جا مانده همان چیزی است که روانشاد فردوسی پیش بینی کرده بود: ز دهقان و از ترک و از تاربان

نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود

سخن‌ها به کردار بازی بود

این گنج بزرگ زبان ایرانی که زیباترین، شاعرانه ترین، عارفانه‌ترین اندیشه‌ها و عواطف بشری را که در حکیمانه‌ترین جمله‌ها و واژه‌ها به جهان پیشکش شده است (به طوری که به غیر از کتاب مقدس و انجیل بالاترین تیراژ چاپ کتاب در جهان ویژه رباعیات خیام است.) را دریابیم و با آن زندگی کنیم و این کار ممکن نیست مگر آنکه زبان پهلوی را بیاموزیم و به جای واژه‌های بیگانه و بیمارگونه‌ی کبیر، عظیم، رابطه، قطع کردن، مومن از واژه‌های زیباتر و روشنتر بزرگ، سترگ، پیوند، بریدن، پارسا استفاده کنیم. همانگونه که زمانی واژه «فتح میت» جای خود را به واژه «کالبدگشایی» داد و یا واژه «آفرین» به جای واژه «بارک الله» به کار گرفته شد. و فردا نیز، بی‌گمان ایرانیان میان رودان یا «میان دو رود» را از بین النهرین خوشتر خواهند داشت.

بهبزادان پسر ونداد هر مُزد، مایه‌ی سر بلندی همه‌ی ایرانیان

درین باره، رشته‌ی سخن را به خامه‌ی زرین استاد فرزانه زنده‌یاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در شاهکار



جاودانه‌اش «دو قرن سکوت» می‌سپاریم، و خود هیچ سخن نمی‌کنیم (برگرفته - به کوشش م. ایران‌مهر):

خروج سپاه‌جامگان را می‌توان آغاز رستاخیز ایران شمرد. نهضت ایشان از خشم به عربان مایه می‌گرفت و بیگمان نفرت از ستمکاران عرب، در این نهضت سببی قوی بود. گویند ابراهیم امام، وقتی ابومسلم را به خراسان فرستاد، بدو نوشت که در آنجا هر کس را به تازی سخن می‌گوید، بگش ... (ابن ابی‌الحدید) از این سخن پیداست که محرک عمده‌ی سپاه - جامگان، دشمنی با ستمکاران عرب بوده و ایشان از تائید عباسیان، جز برانداختن مروانیان غرض دیگری نداشته‌اند و گمان نمی‌رود که اگر ابومسلم کشته نمی‌شد، دولت بنی‌عباس را باقی می‌گذاشت.

هدف ابومسلم، به درستی از تاریخ‌ها برمی‌آید، اما از خلال روایات پیداست که ایرانی بوده. نامش را بهزادان و پدرش را ونداد هرمزد گفته‌اند. زادگاه او را نیز برخی مرو و بعضی اصفهان و جاهای دیگر آورده‌اند. علاقه به ایران و آیین قدیم آن، به گونه‌ای از کردار و گفتار او برمی‌آید که هر پندار دیگری درباره‌ی او را سست جلوه می‌دهد. اعراب و عباسیان هم، در آن زمان وی را از موالی (غیرعرب) می‌شمردند. در هر حال، شکی نیست که ابومسلم، ایرانی بوده و به آیین دیرین کشورش علاقه‌ای تمام می‌ورزیده است. در نتیجه‌ی ظهور ابومسلم و روی کار آمدن عباسیان، جشن‌های ایرانی از نو رونق یافتند. از داستان به افیروز در آثارالباقیه هم پیداست که در حفظ آیین زرتشت، لاقبل به قدر مسلمانی می‌کوشیده. در تاریخ این قدر هست که هم در شیعی بودنش جای شک است و هم در سنی بودنش. او شوریدگی روزگاری را که در آن مُشتی فرومایه، شکوه خدایان یافته بوده‌اند، به چشم می‌دیده و دریغ می‌خورده است. در چنین روزگاری بود که ابومسلم، فرصت نهضت یافت. در سال ۱۲۴ قمری، نقبای آل‌عباس که از خراسان به کوفه آمده بودند و آهنگ مکه داشتند، او را در زندان دیدند و از زندان رهایی یافت. نوشته‌اند که در این هنگام نوزده سال بیشتر نداشت.

ابومسلم در خراسان، نخست دست سلیمان بن کثیر و یارانش را که رقیب او بودند، کوتاه ساخت و سپس به نشر دعوت پرداخت. در اندک زمان، از مرو و بخارا و سمرقند و گش و نخشب و چغانیان و ختلان و مرو رود و طالقان، تا هرات و پوشنگ و سیستان، همه‌ی زجردیدگان و همه‌ی فریب خوردگان از عرب، این دعوت ابومسلم را با آن روح گستاخ‌نستوه، به جان پذیرفتند و در زیر لوای او گرد آمدند. قدرت و عظمت او در خراسان اندازه نداشت. بدان هنگام، در میان عربان ستیزه به شدت در گرفته بود. در این میان، ابومسلم فرصت نگه داشت و کار خروج خویش را ساز کرد. تدبیر و ذکاوت ابومسلم مانع از آن گشت که میان اعراب توافق نظر حاصل آید. می‌نویسند در نسب‌نامه‌ی مجعولی که ابومسلم برای خود ساخته بود، خویشش را از خاندان عباسی می‌خواند. و یکی از گناهانی که منصور برای

قتل ابومسلم بهانه کرد، همین نسب نامه بود. شاید ابومسلم این نسب نامه را ساخته بود تا اگر فرصتی به دست آید، راه رسیدن به خلافت، برای او مسدود نباشد؛ و برای انتقام از عرب و احیاء دوباره‌ی حکومت ایران، بهتر آن می‌دیده است که نخست حکومت را به نام خلافت به دست آورد. در زمستان سال ۱۲۹ قمری، وی دعوت خویش آشکار کرد و تمام دشمنان بنی‌امیه بدو پیوستند. در این میان، بیش از همه موالی (ایرانیان) در بند اعراب) به نهضت ابومسلم علاقه نشان دادند. سپاه او چو بدستی سپاه به دست گرفته بودند که خرفس‌ترگن مجوسان را، با نسبتی که در دفع گزند عربان داشت، به خاطر می‌آورد. (اخبارالطوال)

واقعه‌ی زاب (در موصل)، که منتهی به شکست مروان حمار از سپاه خراسان گشت، به حکومت بنی‌امیه پایان داد؛ و آوردگاه زاب در سال ۱۳۲ قمری نه تنها شاهد سقوط امویان، که نیز در پایان یک قرن، پیروزی ایرانیان را بر عرب به نظاره نشست. ابومسلم به خراسان رفت، زیرا علاقه به سرزمین نیاکان، وی را در خراسان نگه می‌داشت. چه کسی می‌داند که درین مدت، او چه اندیشه‌ها در سر می‌پرورد و زمینه‌ی چه کارهایی

را فراهم می‌آورد؟ ابوجعفر منصور برادر سفاح عباسی، همواره مراقب احوال ابومسلم بود. سردار سیاه جامگان نیز با آن غرور و آزادگی که داشت، به این برادر موذی خلیفه اعتنایی نمی‌کرد. می‌نویسند منصور در داستان سلیمان بن کثیر، کینه‌ی ابومسلم اندر دل گرفت و به سفاح گفت، این مرد بدین دستگاه و فرمان، اگر چنانک خواهد، این کار از ما بگرداند ... تا ابومسلم را نکشی، کار تو استقامت نگیرد ... (مجم‌التواریخ)

سفاح مُرد و عم او عبدالله بن علی به دعوی برخاست. منصور ناچار در این باب از ابومسلم مدد خواست. ابومسلم بهانه می‌آورد و می‌کوشید خود را از این اختلاف کنار بکشد و به خراسان برود. آیا درین مورد،

ابومسلم اندیشه‌ی استقلال خراسان را داشته است؟ آیا او نیز می‌خواست در خراسان خلافت تازه‌ای ایجاد کند؟ منصور می‌ترسید که قدرت و شکوه ابومسلم در خراسان، کار خلافت او را بی رونق کند. عربان نیز که از ابومسلم کینه‌ی سخت داشتند، درین میان منصور را نسبت به وی بدگمان تر می‌کردند. می‌نویسند که منصور روزی مسلم بن قتیبه را



گفت، در کار ابومسلم چه بینی؟ پاسخ داد، «لو کان فیہ ما الہہ الا اللہ لفسدتا»، منصور گفت این سخن را در گوش کسی گفتی که آن را آویزه‌ی گوش خویش خواهد کرد. (ابن خلکان و اخبار الطوال) پس منصور روزی به اصرار، ابومسلم را نزد خویش خواند و چند کس را با سلاح‌های مخفی در کنار مقام خود بداشت و با ایشان قرار داد که چون من دست بر هم زنم، شما بیرون آید و ابومسلم را بکشید ... پس منصور به نیرنگ، شمشیر از دست سردار بستند و زیر مصلی نهاد و به تویخ مشغول شد. ابومسلم عذر (بهانه، نه پوشش) می‌خواست و هر یک را وجهی می‌گفت. در آخر ... منصور دست‌ها بر هم زد، آن جماعت بیرون جستند و شمشیر در ابومسلم نهادند. (تجارب السلف) بدین گونه بود فرجام مردی که بنی امیه را برانداخت، و پیش از آنکه بتواند آن دولتی که خود آرزو داشت، بنیاد نهد، به خیانت کشته شد. در باب او آورده‌اند، مردی بود میانه بالا، گندم‌گون، زیبا و شیرین و پاکیزه روی، سیاه چشم و گشاده پیشانی، ریشی داشت نیکو و پرپشت و کیسوانی بلند، به فارسی و تازی خوب سخن می‌گفت. شیرین سخن بود، شعر بسیار می‌دانست، در کارها دانا بود، جز به وقت نمی‌خندید و روی ترش نمی‌کرد و از حال خویش نمی‌گردید ... (ابن خلکان)

ابومسلم چه در سر داشت؟ این را از روی اسناد موجود، به درستی نمی‌توان دانست. اما ظاهراً بیم و نگرانی منصور از او، پر بیجا نبوده است. در هر حال، خروج او را آغاز رستاخیز ایران می‌توان شمرد. ابومسلم با برانداختن حکومت جبار بنی امیه، رویای برتری نژاد عرب را از پیش

چشمان خواب‌آلوده‌ی تازیان محو کرد، و برای جلوه‌ی ذوق و هوش ایرانی در سازمان سیاسی و اجتماعی آن روزگار، راه‌های تازه گشود. حال اگر هم آرزوهای بلند ابومسلم، همگی برنیامد، دستکم قسمتی از آن جامه‌ی عمل پوشید. پس از شکست مروان در زاب، خلافت تازه‌ای به دست ایرانیان روی کار آمد که در آن، همه چیز یادآور دوران باشکوه ساسانی بود. اما آرزوی ابومسلم درین باره، ظاهراً برتر از این‌ها بود. در هر حال، این خلفای تازه‌ی بغداد، ساسانیانی بودند که خون تازی داشتند. (Darmesteter, coup d'oeil, p. ۳۴)

باری، ابومسلم طعمه‌ی آز و کینه‌ی عربان گشت، اما خاطره‌ی او مانند یادگاری مقدس، همواره در دل ایرانیان باقی ماند. اندیشه‌ی او، اندیشه‌ی استقلال و آزادی ایرانیان، اندیشه‌ی احیاء رسوم و آیین کهن بود و پیروان او را هم‌چنان بر ضد تازیان برمی‌انگیخت. به همین جهت، نهضت‌ها و قیام‌هایی برای خونخواهی او رخ داد. همه‌ی این نهضت‌ها، هدف واحدی داشت و رهایی از یوغ گران اعرابی که همه‌گونه

پریشانی را بر ایرانیان تحمیل می‌کرد، بزرگترین محرکی بود که این ملت ستمدیده‌ی فریب خورده را بر ضد ستمکاران فریبنده‌ی خویش، پیرامون سرداران دلیر خود گرد می‌آورد. مرکز این قیام‌ها خراسان بود. زیرا خراسان پرورشگاه پهلوانان و مهد افسانه‌های پهلوانی کهن بود، و دلاوران آن هنوز روزگاران گذشته را از یاد نبرده بودند. در اکثر این شورش‌ها نیز خون ابومسلم بهانه بود. این سردار نامدار خراسانی نزد همه‌ی مردم ایران، گرمی و پرستیدنی بود. دل‌بستگی ایرانیان بدین سردار دلیر تا اندازه‌ای بود که مدت‌ها پس از او، زنده‌اش می‌پنداشتند. این مایه‌ی مهر و علاقه، نیرویی بود که همواره می‌توانست خلافت عباسیان را تهدید کند. ازین رو بود که جنبش‌های شعوبی ایرانیان، با خاطره‌ی این سردار رشید توأم گردیده بود. حکایتی را در قصه‌ی ابومسلم ذکر کرده‌اند که، ... ابومسلم به جهت کشته و بریان شدن پسر سنباد به دست یک عرب، دو هزار مرد همراه او و برادرش کرد و گفت هر عربی که در آن دیه هست، همه را بکشند و مردگان ایشان را در میان راه بيفکنند. و ایشان چهارصد عرب را به تمام بکشند و بینداختند. (زبدہ‌التواریخ، نسخه‌ی خطی) بنابراین در داستان سنباد نیز می‌توان مویذ دیگری بر این احتمال یافت که کینه‌ی توزی ابومسلم نسبت به عرب و علاقه‌ی او به آیین و نژاد ایرانی، محرک عمده‌ی وی بوده است. قیام خونین سنباد به خونخواهی ابومسلم، آتش سوزانی گشت و زبانه‌های آن، کاخ بیداد خلفا را قرن‌ها می‌سوخت.

تاریخ، هنر در ایران

رد پای هنر هشت هزار ساله در تپه حسنلو



در این دوره در بقایای معماری به جای مانده شواهدی از یک آتش سوزی بزرگ مشاهده می‌شود که احتمالاً بر اثر تهاجم دشمنان اتفاق افتاده و منجر به ترک موقت ساکنان تپه شده است. جام حسنلو در یکی از تالارهایی که بر اثر آتش سوزی ویران شده بود، در حالی کشف شد که سه اسکلت انسانی در اطراف آن قرار داشت و می‌توان حدس زد که قصد بیرون بردن جام را از تالار در زمان آتش سوزی داشته‌اند که سقف فرو ریخته و هر سه نفر همراه جام در زیر آوار مانده‌اند.

جام زرین حسنلو با نقش‌های پر کاربرد در تمامی قسمت‌های بدنه احتمالاً داستانی اساطیری را روایت می‌کند، نقش‌های این جام در دو ردیف و گاهی در سه ردیف کار شده و فاقد یک ترکیب منظم هستند، جذابیت این جام بیشتر در موضوع‌های اساطیری و پر کار بودن جزئیات نقش‌های آن است. در بالاترین ردیف سه

تپه باستانی حسنلو در ۵۰ کیلومتری جنوب غرب دریاچه ارومیه و دشت سلدوز واقع است، در این منطقه تپه‌های باستانی چندی مانند تپه حاجی فیروز، دالما و پیزدلی وجود دارد، که قدیمی‌ترین آثار انسانی را از حدود هزاره هفتم پیش از میلاد به خود اختصاص داده است. تپه باستانی حسنلو اولین بار توسط باستان‌شناسان ایرانی حفاری شد و اشیاء ارزشمندی از جمله سفال‌ها، ظروف فلزی، قوری‌های مفرغی، خنجر و سرگرز و... به دست آمد. در سال ۱۳۳۵ هیئت حفاری آمریکایی از دانشگاه پنسیلوانیا به کاوش پرداخت و حدود ۲۰ سال تپه حسنلو و منطقه سولدوز را حفاری و پژوهش کرد. در این مدت آثار فرهنگی از هزاره ششم ق.م. تا دوره ایلخانی را در تپه کشف شد. در میان یکی از دوره‌های فرهنگی مهم تپه حسنلو که آثار ارزشمندی چون جام زرین معروف حسنلو و جام سیمین زرکوب به دست آمده به سده ۹ - ۸ پیش از میلاد تعلق دارد.



کارشناسان قرار داد. صحنه‌های ورزشی تیر و کمان، مشتزنی، کشتی، چوگان و ارابه رانی به طور برجسته بر بدنه این جام حک شده که نشان می‌دهد ورزش خیلی پیش از آنکه در یونان با نام المپیک برگزار شود در آذربایجان به صورت گسترده برگزار می‌شده است.

جام سه هزار سال است که زنده مانده، البته مانند قبل مدور نیست زیرا از آنجایی که قرن‌ها زیر بدن مرد نجات دهنده‌اش مانده بوده است. مرد مرده بود، اما سال‌ها از جام نگهداری کرد و جام زرین حسنلو از پس قرن‌ها در آغوش آن مرد به دست ما رسیده است.



ایزد هر يك سوار بر يك ارابه قرار دارند، دو تا از ارابه‌ها با اسب و يكي از آنها با گاو نر کشیده می‌شود، در برابر سومین ایزد کاهنی ایستاده که جامی بلند در دست دارد، گویا او يك قربانی از گوسفندانی را هدیه می‌کند که به وسیله دو مرد در پشت سر وی آورده شده‌اند. سه ایزد احتمالاً عبارتند از ایزد هوا که معمولا با گاو نری که ارابه او را می‌کشد همراه است، ایزد زمین که کلاه شاختاری به سر دارد و ایزد خورشید که با دایره خورشید بالدار قابل تشخیص است. زیر پای خدای هوا صحنه نبردی بین يك پهلوان که سپرهای کوچکی در دست دارد و يك موجود نیمه انسان که در کوهی محاط است، جریان دارد. دنباله این کوه به شکل اژدهایی سه سر در آمده است. نقش‌های دیگری که روی جام آمده هر کدام موضوعی جداگانه از يك داستان اسطوره‌ای را نقل می‌کند. این صحنه با يك نهر آب که از دهان گاو جاری است به صحنه بالایی مربوط می‌شود. بالای جام يك ردیف نقش زنجیره‌ای و در پایین يك ردیف انوار برجسته قرار دارد و در کف ظرف نیز دایره‌ای با نقش حصیری و چهار قوچ در چهار طرف آن حک شده است.

پیدا شدن جام زرین حسنلو در سال ۱۹۵۸ با قدمتی ۳ هزار ساله اطلاعات گسترده‌ای را در خصوص رقابت‌های المپیک در اختیار



سخنی از حافظ

بخش هفتم

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما

آبِ روی خوبی از چاه زَنخَدانِ شما
فروغ: روشنایی، **حُسن:** زیبایی، **رَخشان:** درخشان، تابان، چهره‌ی یار را به خورشید تابان تشبیه کرده است که ماه زیبایی و روشنایی خود را از آن (چهره‌ی محبوب) می‌گیرد. **آبِ روی خوبی:** آبروی زیبایی لطافت و طراوت و شادابی چهره‌ی زیبا، زیبایی را به چهره‌ی لطیف با طراوت همچون برگ گل تشبیه کرده که شادابی آن در گرو آبی است که از چاه زَنخَدانِ محبوب می‌نوشد. **زَنخَدان:** چانه **چاه زَنخَدان:** گودی یا فرورفتگی چانه‌ی محبوب.

عزم دیدارِ تو دارد جانِ بر لب آمده

بازگردد یا برآید چیست فرمانِ شما
عزم: قصد. بازگردد **یا برآید:** (جانی که در انتظار دیدار شما به لب رسیده) به تن بازگردد یا بیرون آید؛ از محبوب کسب تکلیف می‌کند که بالاخره زنده بماند (امکان دیدار هست) یا (امکان دیدار نیست)؟ **معنای بیت:** جان عاشق حافظ برای دیدار رخ محبوب بی‌تاب گشته از محبوب می‌پرسد چرا رحمی به این جان عاشق نمی‌کنی آیا دیدارت حاصل می‌شود در غیر این صورت جان و زندگی چه ارزشی دارد.

کس به دورِ نرگستِ طرفی نبست از عافیت

به که نَفروشدنِ مسوری به مَستانِ شما
دور: دوران، روزگار، گردش و در اینجا گردش چشم خُمارِ محبوب پیرامون، اطرافِ **نرگس:** کنایه از چشمِ محبوب؛ نرگس معشوق را معمولاً بیمار یا مست - یعنی خُمار - وصف کرده‌اند و از این جهت در تقابل با عافیت قرار می‌گیرد. **طَرَفِ بَسْتَن:** «طرف» به معنای «چشم» است و بستن آن یعنی به خواب رفتن، پس «طرفی نبست از عافیت» یعنی چشم عافیت بر هم نگذاشت و به خوابِ خوشِ آسودگی نرفت؛ بهره بردن، برخوردار شدن، پس «طرفی نبست از عافیت» یعنی از عافیت بهره‌مند و برخوردار نشد. **عافیت:** سلامت، صلاح، پرهیزگاری، رستگاری، آسایش، آسودگی. **به که:** بهتر است که. **نَفروشدن:** به رُخ نکشند، تظاهر (به

مَسْتوری) نکنند، ادعای (مَسْتوری) نکنند. **مَسْتوری:** تقوا، پارسایی. **مَستانِ شما:** دو چشمِ مَسْتِ شما (= محبوب) **معنای بیت:** در دورانی که نرگس چشمِ مَسْتِ تو شکفته است و دلربایی می‌کند، یا در اثر گردش چشمِ خُمار تو، یا در محیطی که چشمِ مَسْتِ تو دل می‌رباید، کسی از صلاح و سلامت و رستگاری بهره‌مند نمی‌ماند، زیرا چشمِ زیبایی زاهد فریب تو همه را از راه به در می‌کند، پس بهتر است که این زاهدان و عابدان در برابر دو چشمِ مَسْتِ تو تظاهر به تقوا و پارسایی نکنند و دست از زهدفروشی بردارند، در دوران شکفتگی نرگس تو، یا در اثر گردش چشمِ مَسْتِ تو یا در محیط و گرداگرد چشمِ خُمار تو همه دل باخته‌اند و آرام و قرار از دست داده‌اند و نمی‌توانند سر آسایش بر بالین بگذارند و به خوابِ خوش فرو روند، پس بهتر است که... (مانند معنای قبلی) مگر: لابد، حتماً معنای بیت: چهره‌ی محبوب را آن قدر لطیف و شاداب تر و تازه و با طراوت دانسته که انگار لطافت از آن می‌بارد، و شاعر از این چشمه‌ی لطافت آبی بر چشم و چهره‌ی خود می‌زند و یقین دارد که به این ترتیب بختِ خوابِ آلوده‌اش بیدار خواهد شد و طالع نامساعد او مساعد خواهد شد. می‌توان «روی رَخشان» را مانند بیتِ اول کنایه از خورشید گرفت، در این صورت آبی که شاعر بر دیده می‌زند از «چشمه‌ی خورشید» خواهد بود.

با صبا همراه بفرست از رُخت گل دسته‌یی

بو که بویی بشنویم از خاکِ بستانِ شما
صبا: باد خنک و لطیفی که از جانب شمال شرقی می‌وزد. صبا در شعر نقش پیک میان عاشق و معشوق را بازی می‌کند. **بوکه:** به امید آن که **بستان:** بوستان، باغ **معنای بیت:** توسط پیام رسانت از چهره‌ی زیبایت دسته گلی بفرست، شاید عطر تن تو که گلستان این آفرینش را حس کنم.

عمرتان باد و مُراد ای ساقیانِ بزمِ جَم

گرچه جامِ مان نشد پُر می به دورانِ شما
عمرتان باد و مُراد: عمرتان دراز باد و آرزویتان برآورده باد. **جَم:** جمشید؛ در داستان‌های ملی ایران، جمشید از پادشاهان سلسله‌ی پیشدادی است. گفته‌اند اهورامزدا دین خود را نخست به او سپرده. جشن نوروز به گفته‌ی شاهنامه از رسوم اوست. در اینجا مُراد از جَم، شاه یحیی شاه یزد است. معنای بیت: ای عاشقان حقیقی اهورامزدا که سرشار از عشق هستید هر چند که حافظ همچون شما دلش پر از عشق خالق یکتا نشده است. آرزوی عمر طولانی و امید برآورده شدن آرزویتان را دارد.

زینهار ای دوستان جان من و جان شما

خرابی می کند: مسّت مسّت و از خود بی خود شده است و بیم آن می رود که اسرار عشق دلدار را فاش کند. **آگه کنید:** آگاه کنید، خبر کنید (تأ پیش از آن که کار از کار بگذرد، برای خرابی دل چاره‌ی بیندیشید). **زینهار:** (در مقام تحدیر) آگاه باخبر باشید! جان من و جان شما: جانم را به دست شما می‌سپارم، از آن مانند جان خود مواظبت کنید.

کی سرّ حق ناشناسان گویِ چوگانِ شما

حق ناشناسان: نمک ناشناسان، ناسپاسان. **چوگان:** چوبی با دسته‌ی راست و باریک و سرّ کج که با آن در چوگان بازی گوی را می‌زنند؛ می‌گویند سرّ حق ناشناسان از تن جدا باد و همچون گوی در خم چوگان شما باد، به عبارت دیگر دعا می‌کند که ساکنان شهر یزد - و از جمله شاه - بر دشمنان و بدخواهان خود پیروز باشند.

کی دهد دست این غرض یارب که همدستان شوند

گرچه دوریم از بساطِ قربِ همت دور نیست

خاطرِ مجموع ما زلفِ پریشانِ شما

بنده شاه شماییم و ثناخوانِ شما

کی دهد دست: کی دست می‌دهد، چه وقت به دست می‌آید و حاصل می‌شود، **غرض:** مقصود، مُراد، آرزو. **همدستان:** هم آهنگ، هم نغمه، موافق، سازگار، **خاطرِ مجموع:** خاطر جمع. **معنای بیت:** خدایا این آرزو کی برآورده خواهد شد که خاطر جمع ما با زلف پریشان شما هم آهنگ و سازگار شود این دو ضد با هم آشتی کنند. به عبارت دیگر زلف پریشان خشم و بی‌اعتنایی کی از بین می‌رود و خاطر حافظ آرام می‌شود.

قرب: نزدیکی **بساطِ قرب:** کنایه از مجلس و محضر شاه. **همت:** خواست توجه قلبی **ثناخوان:** ستایشگر **معنای بیت:** هر چند که در کنار شما عاشقان حقیقت نیستیم و جهد و تلاش می‌کنیم از دستورات محبوب اطاعت کنیم و بنده‌ی محبوب ازلی هستیم و دعاگوی همه‌ی شما هستیم

ای شهنشاهِ بلند اختر خدا را همتی

دور دار از خاک و خون دامن چو بر ما بگذری

تا بیوسم همچو گردون خاکِ ایوانِ شما

کندترین ره گشته بسیارند قربانِ شما

شهنشاه: مُراد از شهنشاه، شاه یحیی است که بر یزد و اطراف آن سلطنت می‌کرد. **اختر:** ستاره‌ی بخت و اقبال **بلنداختر:** دارای اقبال بلند، خوشبخت، نیک بخت. **خدا را:** به خاطر **خدا همتی:** همتی بده، مدّدی کن. **گردون:** فلک، آسمان **ایوان:** قصر، کاخ **معنای بیت:** (از دیدگاه عرفان) شاه شاهان یعنی محبوب یگانه بخت عالی و بلندی دارد کمکی کن تا حافظ مدهوش همچون خاک بر روی قصر شما بنشینند و درگاه شما را بیوسد.

قربان: قربانی، **معنای بیت:** وقتی از کنار ما می‌گذری، دامت را جمع کن تا به خاک و خون آلوده نشود، زیرا در این راه - گذرگاه شما - بسیار کسان مانند ما جان خود را از دست داده‌اند و در خاک و خون غلتیده‌اند و قربانی شما شده‌اند. خلاصه اگر عاشقان فراوان در راه تو جان داده‌اند فدای سرت، مواظب باش که دامت به خون آنها آلوده نشود.

می کند حافظ دُعایی بشنو آمینی بگو

تفسیر و معنی: شاهین خُرسندی

روزی ما باد لعلِ شکر افشان شما

لعل: سنگ قیمتی به رنگ سرخ روشن و زیبا؛ در اینجا کنایه از لب معشوق. **شکر افشان:** شکربار، شکرریز، بسیار شیرین؛ صفت شیرین برای لعل لب یا به اعتبار خود لب است و یا به اعتبار سخنان شیرین آن. **معنای بیت:** دعای حافظ بسیار رندانه است، زیرا در واقع نه به جان معشوق که برای خود دعا کرده است (می‌خواهد لب شیرین معشوق نصیب او شود) و زیرکانه از معشوق می‌خواهد تا آمین بگوید.



مراسم گشایش ساختمان ارباب رستم گیو - سن دیگو

گهنبار چهره پسته شهیم گاه با همکاری گروه گهنبار مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از ساعت ۱۱ بامداد روز یکشنبه ۱۷ سپتامبر (اورمزد و مهرماه) همراه با پذیرایی ساده در پارک ارواین برگزار شد. امسال فرخنده جشن مهرگان از ۵ پسین روز شنبه هفتم اکتبر در سازمان زرتشتیان (پارسیان)
 (Zoroastrian Association of California (ZAC
 همراه با برنامه‌های فرهنگی و هنری و با باشنگی شمار زیادی از همکیشان برگزار گردید.
 هفتم اکتبر روز سالگرد درگذشت روانشاد ارباب رستم گیو گرامی داشته شد.

گهنبار چهره ایاسرمگاه با همکاری گروه گهنبار مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از ساعت ۱۱ بامداد روز یکشنبه ۱۵ اکتبر (روز ماتر سپند و مهر ماه) در پارک ارواین همراه با پذیرایی ساده برگزار شد. امسال جشن هالوین از ساعت ۷ پسین روز شنبه ۲۸ اکتبر درکنار همکیشان پارسی و در درمهر پارسیان همراه با برنامه‌ها و بازی‌های گوناگون و جوایز برای کودکان و برنامه‌های سرگرم کننده برای بزرگسالان و با پذیرایی شام برگزار گردید.
 گروه هنر مرکز زرتشتیان کالیفرنیا کلاس‌های آموزش موسیقی تار - پیانو - دف و تنبک را به گونه بودنی در مرکز برگزار می‌نماید. برای آگاهی بیشتر در مورد کلاس‌ها و نامنویسی به لینک بنگرید.

www.czc.org/oc-classes

نودادها

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی

گروهی از جوانان زرتشتی که درتوریکروزه فزانبا برای بازدید از ۶ درمهر موجود درکالیفرنیا ثبت نام نموده بودند در روز پنجشنبه ۳۱ آگست از مرکز زرتشتیان کالیفرنیا بازدید نمودند با چای و شیرینی از آنان پذیرایی شد.

با خرسندی باآگاهی می‌رسانیم که پروژه بازسازی و نوسازی مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از ماه سپتامبر آغاز و درحال انجام می‌باشد. با امید به این که با بازسازی مرکز محیطی بهتر و زیباتر برای با هم بودن‌های بیشتر فراهم کنیم. به همین دلیل مرکز به طور موقت تعطیل و تمام کلاس‌های آموزش و کلاس‌های گروه هنر در کلاس‌های ساختمان برادران فرهنگی و کانکس‌های مرکز برگزار می‌شود و تمامی برنامه‌های مرکز تا پایان بازسازی و زیبا سازی مرکز در مکان‌های مناسب دیگری انجام می‌شود. تمام مراحل بازسازی و روند زیبا سازی مرکز را از طریق نیوزلتر با شما به اشتراک می‌گذاریم و از تمامی همکیشان عزیز برای درک و همکاریتان در این مسیر بهبود و بازسازی مرکز بسیار سپاسگزاریم. برای هرگونه پرسشی به ایمیل

Bod-oc@czc.org بفرستید.

آقای شاهجهان کسروی برای اوستاخوانی سرسال روانشاد زمرد کسروی ۱۰۱ دلار.

بانو ژاله یلزاده برای اوستاخوانی سرسال روانشاد پروین یلزاده ۱۱۰ دلار.

آقای هوشنگ روحانی برای اوستاخوانی سرسال روانشاد شیرین مهربان ۲۰۰ دلار.

بانو پروانه نمیری کلانتری برای اوستاخوانی سرسال روانشاد سیروس نمیری کلانتری ۱۰۱ دلار.

بانو ژاله یلزاده برای اوستاخوانی سرسال روانشاد آرزیتا زعیم جمشیدی زاده ۲۰۰ دلار.

آقای مهربان حافظی برای اوستاخوانی سرسال روانشاد پروین نبات حافظی ۱۱۰ دلار

بانو ماهرخ نامداری برای اوستاخوانی سرسال روانشاد منوچهر بهرام مهربان ۱۰۰ دلار.

آقای مهربان حافظی برای اوستاخوانی سی امین سال روانشاد پردخت حافظی (کوچک زاده) ۱۱۰ دلار.

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - لس آنجلس - ساختمان آبادیان

دهشندان :

بانو افسون آبادیان ۱۰۰ دلار.

آقای آرش اختر خاوری یک پیانو به ارزش ۷۰۰ دلار.

آقای فلامرز زردشتی نژاد ۲۰۰ دلار برای گروه روابط عمومی .

بانو سیما شیدفر و آقای کیکاووس ورجاوند ۲۱۶۷ دلار برای مخارج

آقای اردشیر خسرویانی ۱۰۰۰ دلار.

بانو شهلا مینوچهر ۱۰۱ دلار.

بانو میترا فرودی قاسم آبادی ۱۰۱ دلار.

آقای جمشید سروشیان ۱۰۱ دلار.

بانو مهرناز و آقای پرویز منوچهری خرید یک دستگاه تلفن به مبلغ ۳۰۰ دلار برای دفتر مرکز.

بانو شیوا کرمانی ۵۰ دلار.

بانو ماندانا کاووسی ۵۰ دلار.

بانو سیمین مهربانی بنامگانه روانشاد مهرناز ملک پور ۳۰۰ دلار.

آقای داریوش ایدون ۲۰۰ دلار.

بانو مهرناز و آقای شاپور گیو ۴۰۰ دلار.

آقای موبدیار رستم ثالث ۵۰ دلار.

آقای حامد ظهیری ۳۱۳ دلار.

بانو شکوفه دهموبد ۳۰۰ دلار.

آقای شایان مهرشاهی ۷۰۰ دلار.

بانو مهرناز و آقای پرویز منوچهری ۶۶۷ دلار برای نهار روز یکشنبه. دهشندان برای نهار روز یکشنبه ۳۰۰ دلار.

بانو لیندا و آقای بهرام گشتاسبی ۳۰۰ دلار برای نهار روز یکشنبه.

بانو سیمین و آقای پرویز اردشیرپور ۱۰۱ دلار.

بانو شهرزاد و آقای هرمزد عزتی ۳۳۳ دلار برای نهار روز یکشنبه .

بانو مهوش کوشکی بنامگانه روانشاد هما زین آبادی ۱۰۱ دلار.

بانو شهناز کیانیان فیروزگر و آقای فرهاد فیروزگر ۲۵۰۰ دلار برای نوسازی مرکز.





برنامه پیر سبز.

آقای سیامک کریمی ۲۰ دلار.

بانو نازنین و آقای کوروش شاهرخ ۵۰۰ دلار.

آقای کامران یسنافر ۱۰۰ دلار.

بانو پریزاد باختری ۱۵۰ دلار برای سال مادر بزرگشان .

۶۰۰ دلار برای گروه روابط عمومی. ESE INC. شرکت

خیراندیش ۵۰۰ دلار برای گهنبار.

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - سن دیگو

با افتخار به آگاهی همکیشان می‌رساند پس از به پایان رسیدن بازسازی مرکز زرتشتیان سن دیگو، مراسم بازگشایی این مرکز در تاریخ ۱۱ نوامبر با حضور جمع زیادی از همکیشان ایرانی و پارسی برگزار گردید. در این مراسم دو دوشیزه نوجوان زرتشتی با پوشش سنتی، با گلاب و آیینه از باشندگان استقبال نمودند. این مراسم با اوستا خوانی داوطلبانه موبدان فریبرز شهزادی و اشکان باستانی آغاز گردید. در ادامه بانو فرشته یزدانی خطیبی از مراحل بازپرداخت وام و همچنین گردآوری هزینه لازم جهت بازسازی این مرکز گزارش کاملی ارائه نمودند. سپس از خیراندیشان آقای دکتر داریوش جهانیان از طرف بنیاد رستم گیو، آقای رشید مهین، خانم آرمیس جوانشیر به نمایندگی از خانواده روانشاد پریمرز جوانشیر و آقای بهرام بکستر که بالاترین دهش‌ها را به مرکز اهدا نمودند جهت بردن روبان بازگشایی دعوت به عمل آمد. طی مراسم بزرگداشت از دهشمندانی که بالاترین دهش‌ها را هدیه نمودند از پلاک‌های نامگذاری ساختمان ارباب رستم گیو (دهش ۴۵۰,۰۰۰ دلار)، سالن مرکزی مهین (دهش ۲۵۰,۰۰۰ دلار)، سالن ورودی جوانشیر (دهش ۱۵۰,۰۰۰ دلار) و نیایشگاه بکستر (دهش ۱۵۰,۰۰۰ دلار) رو نمایی شد. شایان توجه است





مراسم گشایش ساختمان ارباب رستم گیو - سن دیگو

آقای مسیح با استقبال هموندان گرمی آغاز گردیده و ادامه خواهد داشت. همچنین دو گردهمایی گروه بزرگسالان ZACC با استقبال پرشور همکیشان ایرانی و پارسی با موفقیت برگزار گردید.

مژده به همکیشان گرمی کنسرت گروه سورنا به سرپرستی بانو میما گودرز در روز ۹ دسامبر مرکز سن دیگو برگزار خواهد شد. دهمندانی که هازمان زرتشتیان سن دیگو را یاری رسانده اند به قرار زیر می باشد:

بنیاد فیروز مدان ۳۰۰۰ دلار

بهرام بکستر ۲۰۰۰ دلار

دکتر هومن طهمورث زاده به نامگانه روانشاد همسرشان هما مهری کلانتری جهت خرید نیمکت نیایشگاه ۱۹۹۹.۹۹ دلار

شیرین و مهربان امانت ۱۰۰۰ دلار

داریوش و ریتا باستانی درآمد حاصل از فروش مریا شاهتوت ۹۸۰ دلار

نگین و دیوید بردفیلد ۵۰۰ دلار

بانی و هوشنگ کارانی ۵۰۰ دلار

فرشته یزدانی خطیبی ۳۰۱ دلار

ناجو و روینتن پانتاکی ۲۰۱ دلار

سلطان بوستانی ۲۰۰ دلار

طناز و پرویز هوشنگ داروولا ۱۵۱ دلار

سیروس ترکی ۱۵۱ دلار

مهوش پارسایی و دکتر تیرانداز گشتاسبی ۱۵۰ دلار

میترا کاووسی ۱۳۰ دلار

مهین نسیم ۱۰۰ دلار

کتی و هوشنگ خمباتا ۱۰۰ دلار

ویرایش: دهش خانواده خطیبی از ۵۰۰۰۰ دلار به ۵۰۰۰ دلار اصلاح می گردد.

که آقای مهین بالاترین مبلغ دهش را از سرمایه شخصی خود جهت پیشبرد جامعه زرتشتی به این مرکز هدیه نمودند. همچنین از اعضای گروه زنهارداران برای پشتیبانی و همراهیشان از ابتدای خرید این مرکز تا پایان بازسازی آن سپاسگزاری شد. در ادامه با مشاهده یک رقص زیبا از گروه آیلا به استقبال برنامه سپاسگزاری شتافتیم و با پیشکش تندیس‌های اهدایی از طرف آقای مهندس بهنام آبادیان از چهار همکیش اثرگذار هازمان زرتشتیان سن دیگو آقای داریوش باستانی و همسرشان خانم ریتا، آقای افشین خسروپانی و آقای شهرام اخترخاوری، قدردانی به عمل آمد. پیش از اتمام مراسم، آقایان رستم اخترخاوری و فرهاد کرمانی با نمایش یک ویدیو، مراحل مختلف انجام بازسازی ساختمان را به آگاهی باشندگان رساندند. این مراسم با شکوه با بریدن کیک بازگشایی دوباره ساختمان ارباب رستم گیو توسط هموندان گروه مدیران سن دیگو به پایان رسید. هموندانی که در برگزاری این مراسم، داوطلبانه این مرکز را یاری نمودند به ترتیب الفبا:

رستم اخترخاوری، یاسمین امانی، داریوش باستانی، نیلوفر سپهری، افشین خسروپانی، پیام خرمشاهی، رایتی راوری، کامبیز زره پوش، هومن طهمورث زاده، ژیلای غیبی، داریوش فرامروز، پیمان و پرنیان کاوسی، فرهاد کرمانی، کاوس و مهناز کنت، کامبیز مرزبان، جمشید مهران، فریبرز مهرشاهی، مهرانوش هیربد و میترا یزدانی بیوک.

خرسندیم که آغاز تور زمینی جوانان زرتشتی فزانا جهت بازدید از مراکز زرتشتیان کالیفرنیا، از سن دیگو آغاز گردید. جوانان زرتشتی سراسر جهان در مرکز زرتشتیان سن دیگو گرد هم آمدند و پس از دید و بازدید و آشنا شدن با یکدیگر به سمت ساحل پیاده روی کردند. این گردش با صرف خوراک و نوشیدنی در یک رستوران محلی با باغ خصوصی رزو شده به پایان رسید. آقای کیانوش کمدار هماهنگ کننده تور سن دیگو بود.

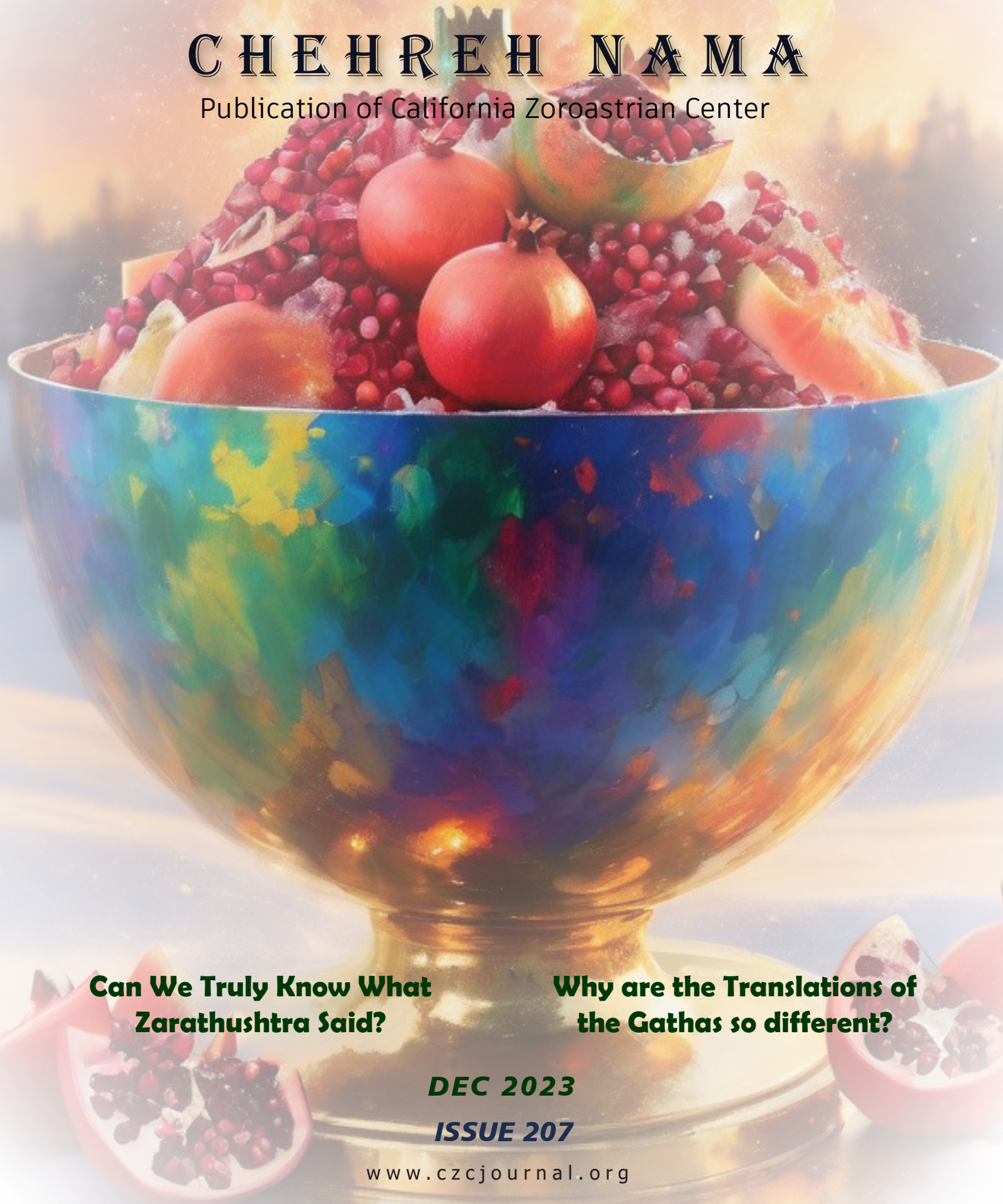
خشنودیم به آگاهی برسانیم کلاس دف مرکز سن دیگو به استادی

California Zoroastrian Center
Hazard Ave 8952
Westminster, CA 92683

Non-profits Org
U.S. Postage
PAID
Permit No. 12300
Huntington Beach, CA 92647

CHEHREH NAMA

Publication of California Zoroastrian Center



**Can We Truly Know What
Zarathushtra Said?**

**Why are the Translations of
the Gathas so different?**

DEC 2023

ISSUE 207

www.czcjournal.org

Editor's note :

Not long ago there was a speaker at an event at CZC who stated there are more than 27 translations of the Gathas and none of them agree with each other. This got me thinking about how this was possible. To have such a small book in a unique poetic style in an ancient language be interpreted notably differently by so many different scholars and linguists from all walks of life.

On that question I reached out to the wisest person I know and asked Dina McIntyre to enlighten us with her findings. If you know Dina and have ever read her work you know she stays true to Zarathustra's words and provides evidence for every interpretation of her understanding of the Gathas. On the other end of this inquiry, I reached out to the youngest Gatha language enthusiast I know and asked Caleb Goodfellow to share his understanding with us.

We will also read about the two youth Zoroastrian events that happened this past summer. One in U.K. at the Asha Center and the other with ZYNA traveling the Golden State to visit all the dar-e-mehrs.

The longest night of the year is upon us and as light conquers darkness, I wish you all a happy Yule "Cheleh". I wish you a night of warmth, light, family embrace, and lots of delicious fruits, nuts, storytelling and poetry reciting.

Wishing that the coming light and longer days bring a spirit of hope and reprieve to all the humans suffering in the far corners of the world under fire.

Ushta,

Fariba

California Zoroastrian Center

8952 Hazard Ave Westminster,
CA 92683

Cheherenama's Email:
cninfo@czcjournal.org

Tel: (714)893 4737 Fax:
(866)741-2365

CZC publication website:
www.czcjournal.org

You can donate
online to any CZC publication
by going to:
www.czcjournal.org and at the of
bottom of the page you will see
the following:

please consider donating to
cheherenama

Thank you
CZC will send you IRS accepted
receipt IRS for any donation of
amount.

**For your advertisement needs
contact Cheherenama at:
(714) 893 4737
czcjournal@cninfo.org**

Cheherenama creative director:
Shahin Khorsandi
Cheherenama web :
Ramin Shahriari

Shahin Khorsandi

Meher Star Studios

Owner & Creative Director

Art Direction, Graphic Design, Branding, Jewelry Design

Contact us for free consultation

(843) 222-0067 | meherbabashah@gmail.com

Editorial Police:

The opinions expressed in
articles we publish are those
of the authors , and may or
may not represent the views
of the Editorial Board of
Cheherenama, or the Board of
Directions of CZC
Cheherenama is a quarterly
publication published in March,
June, September and December

Can We Truly Know What Zarathushtra Said?

Part one

by Dina G. McIntyre.

The Gathas are believed to be Zarathushtra's own words. But there are so many translations -- all so different! Can we truly know what he said? Well, let us consider the matter.

In ancient times, knowledge, ideas, were transmitted through poetry, songs, stories because most people could not read or write. The Gathas are poems in songs, in the oldest surviving Iranian language -- Old Avestan. We don't know Zarathushtra's date for certain. Based on available evidence he probably lived around 1,700 BCE. With the passage of time, and destructive wars, knowledge of Avestan -- its grammar and vocabulary -- died out probably a few centuries after the Achaemenian Empire was destroyed in 331 BCE.

After that, the religion was known mostly from oral information -- rituals, prayers, and the values which governed our lives -- passed down through generations by parents and priests. And scholars thought the ideas in Pahlavi texts were Zarathushtra's. But Pahlavi 'translations' show a poor knowledge of Avestan.

Luckily, our priests faithfully chanted surviving Avestan words as part of the rituals, so they survived to our times. Unluckily, for almost 2,000 years, no one had an accurate idea of what these Avestan words meant.

It was only after modern philologists accidentally discovered the linguistic similarities between Avestan and Vedic, that the decoding Avestan began. Linguists discovered that some of these texts were in an older form of Avestan, but introduced with later Avestan words. The first such introduction (to Y28 through Y34) mentions the thoughts, words and actions of truth-possessing Zarathushtra, and reverence for the truth-possessing songs (*gathas*). Other such introductions (to Y43 through Y46; Y47 through Y50; Y51; and Y53) express reverence for the truth-possessing songs (*gathas*). Linguists also noticed that these five 'songs' were in poetic meters (similar to Vedic chants), they appeared to be authored by Zarathushtra, and their beginning words sometimes corresponded with the names of five Gathas mentioned with reverence in Younger Avestan texts.

Thus were the Gathas discovered -- a small group of Old Avestan texts embedded in a larger collection of YAv. texts -- but with major differences between the two.

Today (according to Professor Insler) Avestan has been

decoded approximately 80 + %. So uncertainties still remain. But Zarathushtra expresses his core ideas repeatedly, in different ways, in different verses. So his teachings come through despite such uncertainties in a particular verse.

So if Avestan has been 80% decoded, why are translations so different? Before I explain, I ask pardon if what I say causes grief -- to my friends, Zoroastrians and non-Zoroastrians (I value and am thankful for them), as well as to strangers, all of whom have worked devotedly in this field. Also, when I am critical of later texts, please remember, they sometimes express Zarathushtra's ideas very beautifully. At other times they are very different from Zarathushtra's teachings. The things I say about the Gathas are evidence based. I will provide such evidence on request.

Gatha translations differ widely for the following reasons.

Problem 1. Translating them through the mind-set of dominant religions and later texts.

Problem 2. Translators who think Zarathushtra's society was too primitive to use metaphors and express profound spiritual ideas.

Problem 3. Translating the Gathas without knowledge of the grammar and vocabulary of Avestan.

Let's consider Problem 3. Could the poems of Hafiz or Jami be translated by someone who does not know Persian -- its grammar, vocabulary? Understandably those who translate the Gathas without knowing Avestan grammar, are frustrated by inadequate translations by linguists. But if we want to understand Zarathushtra's own thoughts, we cannot translate the Gathas without cutting-edge knowledge of Avestan grammar and vocabulary.

Let's consider Problem 1. Generations of non-Zoroastrian linguists worked on decoding Avestan for love of knowledge for its own sake. Without their work we would have no knowledge of the Gathas today. We owe them an enormous debt of gratitude. Understandably, their mind-sets were conditioned by the dominant religions to which they belonged. They believed the Pahlavi texts defined the religion, and discovered that in many YAv. texts, multiple deities (some of whom had Vedic counterparts) were joined with the worship of Ahura Mazda, (in the Gathas, Mazda Ahura alone is worshipped). All these factors (the dominant religions of today, the early Vedic, YAv.



Text, E. W. West translation.

But Zarathushtra tells us to hear, listen, and then decide for ourselves. The freedom to choose is a core teaching, "...Reflect with a clear mind -- man by man for himself -- upon the two choices of decision..." Y30:2, Insler 1975.

Yet professional linguists continue to translate *seraosha-* in the Gathas as 'obedience', although they agree it derives from *srao-* 'to hear, to listen'. And they translate various Avestan words as 'punishment', 'retribution', (for disobedience) even though there is no mention of hell in any Avestan text. The idea first appears in the Pahlavi texts. Yet even today, scholars state that Zarathushtra invented the idea of heaven and hell.

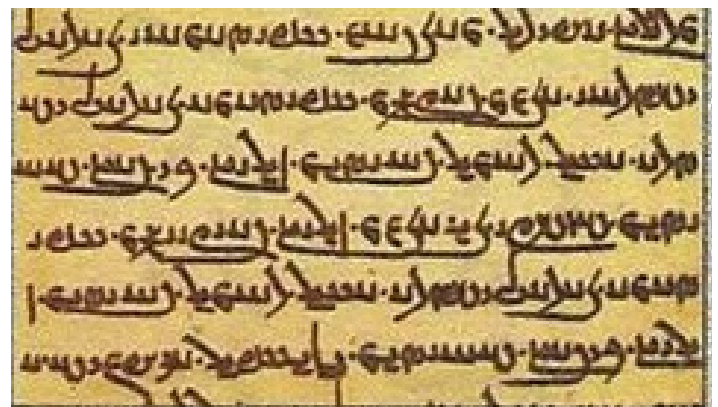
The idea that we reap what we sow is in the Gathas, but it is not for punishment. Eventually, good comes from all our experiences -- earned and unearned, adverse and beneficial -- because they help to increase understanding, eliminate wrongful preferences, and enable evolution to an enlightened state of being that houses the joyful comprehension of truth.

Example 3. Certain dominant religions believe in a God of anger, enmity. And some Gatha translations ascribe these qualities to Wisdom, even though linguists agree that enmity, harming, is part of the meaning of Avestan *angra-*. Anger, rage, fury are condemned in the Gathas. Translation choices that ascribe such qualities to Wisdom are contrary to the context of the Gathas.

Problem 2. Was Zarathushtra's society too primitive to use metaphors and express spiritually profound ideas? Well, Buddha lived in a (comparatively) primitive society. Do his teachings fail to express spiritually profound ideas? When Christ (who lived in a primitive society) said Feed my sheep, everyone agrees that he used feed and sheep as a metaphors. Do we have a double standard here?

A big difference in translations is the famous *geush urvan*. What did Zarathushtra intend? The soul of a literal cow? A metaphor? We will discuss *geush urvan* in Part 2. You will see factual evidence which establishes beyond question, that Zarathushtra did not intend a literal cow. You may be surprised at how beautiful Zarathushtra's thoughts are on this subject.

Metaphors are simply images that express ideas. We use



and Pahlavi texts) influenced their Gatha translation choices.

In any language, a word can have different meanings. For example 'light' can mean radiance (*sun light*), or something that's amusing (*a light play*), or something that is not heavy (*a light suitcase*). So as a translator which meaning would you select? It would depend on the context.

Professional linguists are amazing in the grammar and vocabulary of ancient languages and how sounds evolve over time. But, with rare exceptions, (with respect) they fall short in considering the context of the Gathas, rather than the contexts of dominant religions, Vedic, YAv. and Pahlavi texts. Examples are legion. Here are three.

Example 1. In Vedic, YAv. and Pahlavi texts, worship is highly ritualized. So some linguists believe the Gathas are nothing but ritual chants, translate Avestan worship words (*yaz-*) as "sacrifice". But no sacrifices are described in the Gathas, in which worship is a joyful celebration of the Divine in life, and the currency of worship is truth -- factual truths, and the truths of mind/heart/spirit -- all that is good, right. "...I shall...worship...you, [Lord Wisdom], with truth and the very best thinking and with their rule..." Y50:4; "I shall...glorify Him...with prayers of [armaiti-]..." Y45:10, Insler 1975. Prayers of *armaiti-* are our thoughts, words and actions of truth in the temple of life.

Example 2. Obedience is a core principle of most dominant religions, and Pahlavi texts,

"...men go to hell for this reason, when they do not submit their persons to priestly control (aerpatistan),..." *Pahlavi Fragment*



metaphors in everyday speech. If we speak of putting ourselves in someone else's shoes to understand what they are going through, we immediately see what is meant. Yet shoes are a metaphor.

Some of Zarathushtra's metaphors are easy to understand. For others we have to put ourselves in the shoes of the people of his culture.

In the Gathas and later Avestan texts, various forms of light are used as metaphors for truth, its comprehension (good thinking) and the being who personifies these qualities Wisdom (mazda-). Zarathushtra's 'paradise' is a state of being, sometimes called the "most-good existence" (ahu- vahishta-). And a YAv. text says that we reach the "most-good existence" (translated here as 'Paradise') in metaphoric steps.

"The first step...placed him in the Good-Thought Paradise;
 The second step...placed him in the Good-Word Paradise;
 The third step...placed him in the Good-Deed Paradise;
 The fourth step...placed him in the Endless Lights." Avestan Fragment 22, § 15 Darmesteter translation.

Endless Light(s) is a metaphor for the "most good existence" of an enlightened state of being. In the Pahlavi Bundahishn a name of the Divine is 'Endless Light'.

How beautiful is that? Are you still afraid of metaphors?

As long as we are thinking beings, we will have differences in interpreting the Gathas. That's nothing to fear. But yes, we can understand Zarathushtra's own words if we eliminate the inaccurate differences in Gatha translations resulting from the three Problems discussed above.

To do that, we Zoroastrians have to acquire cutting edge knowledge of Avestan (its grammar, vocabulary) while there are still Indo-Iranian philologists alive to teach us.

We need to fund programs that structure realistic courses for learning cutting-edge Avestan, starting with youngsters learning a few simple rules, and adult classes taught by Indo-Iranian philologists (not Pahlavi scholars). And we need to fund students who wish to become Indo-Iranian philologists, to

enable continued decoding of Avestan.

In Universities today, Indo-Iranian philology is not a priority (as it once was). Indo-Iranian philologists are diminishing, as they die or retire and are not replaced, whereas Pahlavi scholars are abundant. Do we really want our religion to be defined by Pahlavi texts, rather than Zarathushtra's own words?

More to the point. Do we want to continue to have our religion defined by non-Zoroastrian scholars because we lack the expertise to translate Zarathushtra's own words? If we do not act soon, while there are still Indo-Iranian philologists alive who can teach us, the continued decoding of Avestan will stop. Accurate knowledge of Avestan will once again die out. We will continue to have Gatha translations that reflect irrelevant mind-sets, instead of Zarathushtra's own beautiful words. And the fault will be ours. In this, as in all things, we have a choice.



Dina G. McIntyre, is a Zoroastrian who was born in India and came to the United States to attend college. She received a Bachelor of Science degree from Carnegie Mellon University (then Carnegie Institute of Technology), and a law degree from the University of Pittsburgh, School of Law. Dina has practiced law in the United States since 1964. She has two sons who also are practicing lawyers. Prior to her retirement she was a member of the bar of all federal and state courts in Pennsylvania, as well as the United States Supreme Court. She has been a student of the teachings of Zarathushtra since the early 1980s, and was the Editor of a 12 lesson course on the Gathas called An Introduction to the Gathas of Zarathushtra, which she distributed world-wide in 1989-90. She has lectured on the teachings of Zarathushtra at various conferences and seminars in the United States, Canada, England, India, Venezuela, Australia New /Zealand and at the World Parliament of Religions in 1993. Her writings on the teachings of Zarathushtra have appeared in various Zarathushti Journals and on www.zarathushtra.com

"Dina has recently created a website:

www.gathasofzarathushtra.com in which she lays out the teachings of Zarathushtra at both basic and in-depth levels."

Dear Nahid,

I live in a place where there are not that many Zoroastrians. Is it wrong to take part in other traditions or celebrations if they are not Zoroastrian ones?

Ramtin



Dear Ramtin,

There is so much beauty in being different and learning about things outside your periphery. Taking part in other ceremonies or religious traditions does not make you less of a Zoroastrian or even a bad one. If anything, you are practicing your humanity and mutual respect and wisdom which you learn from the tenants of our faith. While keeping your own traditions and celebrations strong, there is no reason why you shouldn't educate and enjoy yourself in other celebrations from around the world.

"Because of the great differences in our ways of thinking, it is inevitable that we have different religions and faiths. Each has its own beauty. And it is much better that we live together, on the basis of mutual respect and mutual admiration."

Dalai Lama

The fact that we are all of the same human race and share so many similar biological attributes but have created different religious and social practices around the globe is absolutely fascinating. If we just ignored this and kept to our own cultural events, we would lose out on understanding each other better. There is peace in mutual respect, as long as there is wisdom and truth behind those practices.

Learning and living along side others, while fulfilling our own highest truth is what Zoroastrianism practices. We thrive as a faith when we gather in our ceremonies and take part in our traditions and community. You might not have the access you desire to your Zoroastrian community at the moment that does not mean you do not need the comfort and support that comes with that – be in amongst a mix of different faiths and cultures.

You can observe and witness other traditions and practices as well as follow and maintain your own. We are not staunch evangelicals who harbor disdain or hatred of those different to us. We use our good mind and our good actions to respect other cultures, as long as their practices and traditions are based in

progressive truth and honesty.

Yasna 30, Verse 7: One who is gifted with spiritual strength, good thought, truthfulness, and purity, the Armaiti or love and faith shall grant him firmness and stability of body. Such a person shall, no doubt, be successful in the life's ordeal and shall be regarded, O my Lord, as Thy good servant. (translation by Moubed Firouz Azargoshasb)

In these modern times, there does become more of a challenge for us Zoroastrians, spread out across the globe, to practice the traditions and celebrations taught to us as children. Some live in areas where we are often the absolute religious minority – without centers or community to lean on and interact with. It becomes difficult to find that Gahanbar to attend, or that Mehregan festival to celebrate. It is up to us to work harder than other religions to make these traditions live on.

So, while you should absolutely enjoy the culture and education of participating in other practices, remember to also take care of your own faith's history and traditions. Our culture is rich and our traditions are beautiful. Anything this precious, is worth putting some effort into maintaining.

Nahid Dashtaki completed her master's in both Dispute Resolution and Public Policy from Pepperdine University.

She has received two Bachelor of Science degrees in International Relations and Comparative Literature from the University of California, Irvine along with extensive international work experience in the Middle East and Asia.



Daily Zoroastrianism and its Difference to Abrahamic Tradition

Dimitrije Šuković



From a glance, Zoroastrianism may seem to be cut from the same cloth as its Abrahamic neighbors. Indeed, many of its similarities are found on the surface, or in common themes that one encounters before initiation; some similarities can also be found in the deeper insights of the religions. From the beginning, we see a large emphasis on morality, the role of free will, the struggle between good and evil, an uncreated Creator with Whom nothing in creation is equal; even the presence of a Holy Spirit which brings us awakening and underpins our continued spiritual progression.

Some similarities persist deeper into the domain of religious practice, namely the emphasis on charity; there is also the comparison between the Gathic motto of “Happiness be the lot of him who works for the happiness of others” (Yasna 43.1 translated by DJ Irani) and the second Christian commandment of “Thou shalt love thy neighbor as thyself.” (King James Bible, Mark 12:31). This commandment is also equated with the “golden rule” of Christianity, recognized as “treat others how you would like to be treated.” Although indeed, the verses themselves may be seen as equivalent, neither are meant to be understood at face value. Their difference is in their application in the spirits of the respective Zoroastrian and Christian lifestyles.

Despite these striking similarities, Zoroastrianism and its Abrahamic neighbors can also be distinguished, in some regards, as being completely opposite in both their existential and practical paradigms. Perhaps the most discernable paradigm in how it relates to everyday life is seen also in those who are subject - even on a lesser, cultural level - to Abrahamic influence: the currency of Abrahamic righteousness is suffering.

Coming from an Orthodox Christian background, in close proximity with the cultural West, most of these examples are known to me from the greater area of the West and its outposts

throughout the world. These are visible to some extent in the Islamic world as well; ultimately, both Islam and Christianity see suffering – described as the fruit of evil – nonetheless as being sent by the eponymous God of Abraham as a tailored response to a certain context or situation.

The daily pursuit of the Orthodox Christian is marital intimacy with their deity, but moral betterment is rarely if at all substantiated outside of receiving suffering with bridal obedience and without complaint. Even if there isn’t a direct episode of suffering, righteousness is equated with those few who abandon society and make small communal dwellings in the wilderness; pursuing organized starvation and minimizing pleasure.

Modern people of the West have adopted this understanding of righteousness, enough to occasionally reference it, longing for a higher spiritual state; a recognizable yet distant “high road.” And yet, they easily dismiss and brush off this perspective on righteousness. They seek out momentary comfort in humor, claiming they’ll “stick to a life of sin.” The prevalence of failure and the need for a culture revolving around confession and the forgiveness of sins among the Abrahamic laity, therefore, does not come as a surprise to the Zoroastrian onlooker.

The Zoroastrian currency of righteousness is nothing short of Good Thoughts, Good Words and Good Deeds. The daily pursuit of the adherents of the Mazdayasna is Asha – the Divine Vision of what Mankind and the world around us Ought To Be. There may be some disagreements between modern Zoroastrians on the presence of Divine Energies granting us personal and situational assistance on a day-to-day basis, however, all Zoroastrians can agree that Ahura Mazda, The Great and Noble, does not – under any circumstances – “send us” suffering. Ahura Mazda’s Mission is the same as ours, and He can only send us blessings, positivity



and the righteous rewards of a life committed to the unceasing pursuit of Truth. Suffering may have a lesser role, not necessarily for the substantiation of righteousness, but as a tool for learning – when we stray from the Divine architecture of the universe.

However, this suffering does not proceed from Asha. Though Asha does contain the element of the law of consequence, the suffering itself proceeds from the antithesis of Asha: druj – chaos, misrule and untruth.

The pursuit of Asha is our commitment to organize and structure our daily activities according to the Divine Vision; so that by improving ourselves, we may improve the world itself and make it a better place for all within it. Asha contains within it all the great things that we associate with a Divine mission: charity, righteous governance and administration, leading troops into battle and triumphing for the sake of the Truth; but Asha, being God’s universal vision for Creation, encompasses the large and the small. Even something as simple as being mindful of the ingredients we use in our food so that we may be stronger and healthier is an undertaking for the sake of Asha.

This may seem somewhat redundant, to project the dramatic context of a Divine mission unto normal everyday activities, but it is this philosophy which shows us the concern of our loving God Ahura Mazda for us; and how He transcends our mundane notions of “large” and “small.” This also serves to inspire us inasmuch as it grounds us to reality; we can all see that most of us are not in a position to tackle nations, yet we are still Human; it is our Purpose to exemplify the Divine Virtues and bring order to Creation. This inspires us in our daily lives and allows us to function cohesively.

One way the Great Purpose has helped me tremendously is by motivating me to be consistent in my daily workouts. Wanting to be strong is attractive enough in itself, but more importantly, it is an avenue for spiritual development in line with self-improvement. My workouts are my sacrifice of righteousness to Ahura Mazda: He gave me this body, and I dedicate it to the protection not only of myself, but all my loved ones, family, friends, co-workers, nation and Faith.

It is this commitment and piety, purposefully contributed to the pursuit of Asha, which makes our daily activities worthy as offerings; and once again, inspires me to be consistent. If I want to pray to God, I also want to train; and this can only lead to effectiveness and fruition.

Following this thread also reveals the difference in the Zoroastrian and Abrahamic perspective on pleasure. In the Orthodox Church, if one invests enough time and devotion, they may receive a practical admission that pleasure in the Christian life is something human beings “are afforded” in order to prevent depression and insanity; and yet, despite the self-affirming value of such a thing, pleasure is completely divorced from the Christian pursuit of True Being.

For Zoroastrians, Asha is as much about the heartwarming company of childhood friends – such as they are, and good music, good cheer, and recreational activities – as it is about preaching the Truth in the face of adversity, hard work, combat and martyrdom. The Christians try to receive as much suffering as they can bear before escaping this “sinful and fallen” world, but for us Zoroastrians: this world, with all the flaws imposed upon it by the spirit of evil and human misrule, is the only world we have ever known. If we do not appreciate our friends, even if they cuss or go too far in their merriment; if we do not appreciate the simple pleasures we grew up with, we will be robbed of our gratitude – and left incapable of worship. This world is not only our gift from Ahura Mazda, it is our home, and the site of our Holy Mission: to uplift Creation towards Khshatra Vairya, the Kingdom of Heaven. In the Eyes of Ahura Mazda, it is up to each and every one of us, Zoroastrian, Abrahamic, or otherwise, to take responsibility for our beliefs and how they shape our actions. We all must develop our intelligence and craft our own path, with prayers to The Lord (of) Wisdom and in communion with our spiritual fellows, to reach Asha; and ensure that our energies form a net benefit to this world.

Zoroastrians do not seek pleasure or an emphasis on intelligence for their own sakes, we seek these things inasmuch as they are a reflection of the primordial human being that Ahura Mazda envisioned at the beginning of Creation. We seek the Totality of Being in the Eyes of our Creator and Architect: honor, wealth from hard work, the uncompromising pursuit of Truth, health, love, kindness, a concern for our environment, happiness, friendship, dignity, and spiritual Immortality.



My name is Dimitrije Šuković (or just Dimitry); I'm 24 years old, 25 in February. I'm from Serbia and am a former acolyte in the Eastern Orthodox Church. My spiritual pursuit is the God under Whose wing I will better myself for the sake of fighting against evil; and I am happy to say, I believe I have found my home in Zoroastrianism.

Why are the Translations of the Gathas so different?

Caleb Goodfellow



To us studying the teachings of Zarathushtra, we are beyond lucky to have the exact words of our founder; this is a luxury provided to no religion outside of the modern era. However, we are beset by such a varied corpus of translations, sometimes as different from each other as similar. Without a strong knowledge of the original language and a decent understanding of the field of Zoroastrian studies, it can often feel as if the true content of the Gathas is forever unknowable. Yet, this is certainly not true, and an understanding as to why the translations vary so much can help one to discern between these translations and, in turn, find peace with the current understanding of the Gathas. In my estimation, the issues are threefold: the current and debated reconstruction of the original language; the intricate poetic, grammatical, and philosophical constructions of the Gathas; and the specific person(s) translating it.

The reconstruction and knowledge of the language is perhaps the most spoken of by laypeople, and while it can often have a drastic impact on translations, I feel it is a bit overstated compared to the other issues. This most often appears in specific lines or “sentences” in the Gathas, and is the easiest to detect as one may see drastically different lines in what were otherwise very similar translations. Yet to the issue, the language of the Gathas is called Gathic, or Old, Avestan; it is heavily related to Vedic Sanskrit, Younger Avestan, Middle Persian, and most modern Iranian

languages. The language has been slowly and painstakingly reconstructed mostly by comparisons to Vedic Sanskrit, which it was roughly contemporary with, as well as to translations of the Gathas written in Middle Persian (dating from ~900-1300 AD), which often accompanied the original manuscripts.

Both of these approaches are fraught in their own ways. While Sanskrit may indeed be the most similar in form, language is a very complex and subjective entity, and there are many places throughout the Gathas where the meaning of a word seems much older and less restricted in usage. In contrast, the Middle Persian translations are even more fraught. Despite the fact they were attempting an endeavor similar to our modern effort, they were centuries removed from the scientific support of the Sassanid dynasty and relied too heavily on the contemporary usage of language, rather than employing a rigorous analytical inquiry. The combination of these two sources, with a special reliance on Sanskrit after the turn of the 20th century, makes up the bulk of our understanding of the Gathic Avestan, but it is still important to note the value of the contributions of both ancient and modern Iranian languages as well as other Indo-European languages such as ancient Greek or Old Church Slavonic.

These issues in language leave a sizable amount of

uncertainty in the Gathas, often resulting in differences in translation in specific areas, usually predicated by one scholar's particular reconstruction. I am unsure if any modern calculations have been done on what percentage this is, but I would tenuously guess between 10-20%. It is worth noting that this difference, reflecting the debate amongst scholars, is usually noticeable by a discerning eye, and many older translations can be out of date when it comes to certain stanzas or lines. Still, this issue will always plague the studies of the Gathas to some extent, however minor we may be able to reduce it to.

What compounds the previous issue is the extreme complexity of the Gathas. Leaving aside the profound philosophical depth we have come to admire the Gathas for, almost all people who study the Gathas remark that they have been composed with the utmost complexity in grammar and poetry. Zarathushtra frequently employs interconnected relative pronouns and a multitude of implied verbs, along with many other complex grammatical forms, and he had a propensity to say multiple things at once and to express the same idea in multiple different ways. In nearly all stanzas of the Gathas, save for a few such as 47.1-4, Zarathushtra demonstrates his ability to fully utilize and iterate on the language he was speaking in truly remarkable, if complicated, ways. This isn't an unknown fact, as most linguists who have studied the Gathas exclaim his genius in one way or another. He truly was the Shakespeare, Nietzsche, Hafez, or Ferdowsi of his day, although these comparisons undermine the truly revolutionary and profound philosophical ideas he had.

In his time, a composer of manthras, or manthran, which Zarathushtra referred to himself as, was valued for his ability to compose intricately complex intellectual poems in strict meter (the definition of manthra) to either honor a deity or invoke one for aid. This level of complexity was

thought necessary to be worthy of invoking a deity, and the effectiveness of the manthra was tied to how well it was composed. Despite this superstition, it is a universal human trait to be amazed by well 'written' compositions. Zarathushtra, working within this cultural context and seeking to transform his world, composed the Gathas with the utmost complexity in poetry and thought in order to be worthy of Ahura Mazda and to inspire wisdom within the listener.



This level of complexity makes the Gathas an absolute masterpiece. And as it is a masterpiece in Gathic Avestan, fully stretching the language to its limits, it would be nigh impossible to translate the work with its full effect into any modern language; although this doesn't mean the ideas being expressed can't be translated in their entirety. This complexity, however, does mean that even great linguists can miss things, have differing interpretations of the grammar, or choose to express a saying differently in English. These different grammatical interpretations can overlap, be exacerbated by scholars seeking to simplify the grammar in translation, or even be ignored by scholars who insist on translating 'line by line' poetry as paragraphs. This last point can cause multiple problems as each individual line is the

unit of poetic sense in the Gathas, and blending the lines together can make a translation substantially different from others and even the original text. Overall, the Gathas are composed with an intricate grammar belying delicate poetry and profound philosophical ideas, and even in a world where the language was understood perfectly, this fact alone would make translating them a daunting task.

What is possibly the greatest cause of difference is the individual translators and their limited understanding of

the philosophy. The majority of translations of Gathas are done by professional linguists, oftentimes very skilled at what they do. However, they usually are more technically and analytically minded than philosophically or poetically inclined, and this, in turn, influences the translations they produce. We should not solely rely on linguists, whose job it is to study how languages are used and transform over time, to understand and be able to express the philosophical depth of Zarathushtra's ideas. We should instead turn to religious scholars or philosophers with a strong understanding of the language and its linguistic corpus to produce a translation that could inspire Zarathushtra's ideas within the reader. Such a thing is what one finds in well-established religions; so it is an oddity that this isn't the case in Zoroastrianism. Yet in this day, this jumbled situation leads to uninspired, awkward translations and a propensity to translate things with a reductionistic or "ritualistic" view... a patronizing affront to such a wise and innovative philosopher. These issues can also be compounded when translators oversimplify the grammar to make it simpler, inadvertently letting their bias creep into the translation. They then seek to translate not what Zarathushtra said but what they think he said. Leading to even more issues in translations and interpretation.

In response to this, many translations have been composed by people with varying levels of knowledge of Avestan. Sometimes they only have a tenuous understanding at best, and their translations bear little connection to the original text, resembling instead an amalgamation of other translators who did know the language. They often seem uninformed that Avestan is an inflected language with hundreds of noun and verb endings that have no equivalent in English, and they ignore this in translation. This can compound the issue even more, as the average person may weigh these translations with the same weight as more legitimate ones. This issue isn't ever-present, though, and there are a number of Zoroastrians who, not being linguists, still have done their due diligence in learning Avestan. But this is still worth noting, as this makes the situation even more muddled for the average person.

Overall, these issues in translation, which I feel I have barely scratched the surface of, can be a lot for the common person to deal with, and as there is no standardized translation, there can be a lot of heartache in trying to understand what Zarathushtra actually said. However, this situation can best be remedied by being able to discern between translators, as well as accepting a certain level of uncertainty. A great example is the translation by Dr. Jafarey. It is largely very accurate and reads similarly to translations by scholars such as Humbach or Insler, but it demonstrates a deeper understanding of the philosophy. To this point, not all translations should be valued equally, and some should be

disregarded entirely, which can be seen when one compares more suspect translations to more accurate ones. Still, it shouldn't be expected of the common person to be so wary of the translations of their most fundamental religious texts, and something better should be expected in the future.

All these issues do not mean that a truly satisfactory translation cannot or will not be produced, only that it is very difficult. Moreover, Zoroastrianism is a very small religion today and hasn't attracted the breadth of a scholarly field, or a true visionary, to tackle such a problem. Yet, in spite of this, the knowledge to create such an accurate and satisfactory translation is all there, spread across the works of a multitude of scholars, and it is only by a lack of effort, not understanding, that one hasn't been produced. It is not that we need more linguistic analyses or etymological reconstructions done... It is just that we have yet failed to properly combine these into one translation. It would only be by this effort, with a true dedication to the profound philosophy and poetry of the Gathas, that the sayings of Zarathushtra Spitama could become clear once again. With this, the words that he spoke nearly 4,000 years ago could be comprehensively understood by us and actualized within our existence.



I live in the sunny state of Florida. I really enjoy hiking, philosophizing, reading and writing, playing video games, and spending quality time with friends. I also have been spending an enormous amount of my free time learning Gathic Avestan and translating the Gathas, with the help of many well written books on the topic.

How we can interpret living meaningfully

Roya Behmardian



Here's an often overlook truth: we can all make a positive impact on those around us. We all have this profound, almost overwhelming potential to improve, to inspire, and to make our lives, our world, more fulfilling. But the question is: how do we go about doing this? Well, we have to first decide what is important to us. For some, it's their career. For others, it's their family and relationships. For someone like Zaratushtra, it was an ideology he adamantly believed in. No matter what we deem important, these chosen values determine what gives us the most fulfillment.

For instance, right now there are two things I value above all else. The first is the relationships I have with the people I love. But, is it enough just to love them? I am slowly understanding that my fulfillment and happiness lies in making certain people happy. When I dedicate my time to be a positive addition to someone's life, I feel a certain bliss that transcends any other form of contentment I have felt. When I find myself occupied with my own worries and struggles, and ignoring those that I love, I realize that I am no longer whole.

The second thing I value is the career path I have chosen. I want to be a teacher, and the reason why is because I believe I can help kids understand the importance and power of kindness. But, is it enough to just believe this? Every now and then, I'll say something to a child or model a form of empathy in such a way that helps that student become more compassionate to his/her peers. During those moments, I feel like I am doing something fulfilling. Though, there have been numerous occasions in which I lose my patience, become lazy, and all in all become a not so good teacher. When this happens, I feel lost; I feel without purpose.

It was between those moments of discontentment and fulfillment where I realized this: we start living meaningfully the moment we start paying attention to what we really care about, and doing everything in our power to make sure that what we love, is feeling love. When we do this, it not only brings meaning to our own life—but all those effected by us.

Zaratushtra passion for spreading his message is something that lives generations after his passing. He brought hundreds of thousands of people a sense of belonging, community,

ethics, and perhaps more important than anything, he brought us choice and free-thinking. All this because he made a worthy effort to expose his philosophy, and in this way he undoubtedly lived a meaningful life.

So the question, once again, comes down do this. How can you live a fulfilling life? It's a question I've tried to answer, but that answer is specific to me, and what I value. How can you, being this person with a story unique to only you—a person who has opinions and depth and aspirations (no matter if you believe you do or not), lead a meaningful life? What do you care about? Who's life do you want to be a positive addition to?

I asked two friends to answer this question on the following pages, and the way each went about the concept of living meaningful was vastly different, but equally genuine and relevant to whom they are. Their unique and different interpretation of this question highlights the beauty of being a human being—because wouldn't life be unfathomably boring if everyone tried to live the same way?

Zoroastrian philosophy tells us many things about living meaningful: we must radiate happiness, and we must renew this existence. But, and here's the zinger, it does not tell us how. Perhaps this open-ended quality is purposeful. Our faith realizes that there is not one way to live with meaning. This diversity in goals and passions is what makes our world work; it is what makes our world so continuously refreshed.

Roya Behmardian was born and raised in Southern California. She has attended CZC's Persian and religious classes all through her childhood. She graduated from UCI with a Masters of Art in teaching and is currently an elementary school teacher.



"A Zoroastrian Reconnection: Exploring California's Fire Temples on the ZYNA Roadtrip"

Shawheen Keyani

My name is Shawheen Keyani, a 32-year-old Zoroastrian born in Iran. I grew up in Tehran and, at the age of 15, I embarked on a journey to California, where I have spent the majority of my life. This transition marked a period of adaptation and assimilation into American culture, as I pursued higher education and eventually established myself as a professional photographer, running a small photo studio in Los Angeles. Amid the hustle and bustle of my new life, my connection with the Zoroastrian community in the United States began to wane.



In recent years, as I found more stability in my personal and professional life, I felt a yearning to reconnect with my roots and immerse myself in my rich Zoroastrian heritage. This longing was ignited by an email I received from my mother earlier this spring. She told me about the ZYNA (Zoroastrian Youth of



North America) road trip, an event that instantly captured my attention. I saw it as an opportunity to meet fellow Zoroastrians and rekindle my relationship with a community that had been, for too long, at the periphery of my life.

Before embarking on this road trip, I was unsure of what to expect. I had been disconnected from the Zoroastrian community for a considerable amount of time, and I questioned whether this journey would hold any significance for me. Would





this ancient faith, an inheritance from my forebears, resonate with me in a profound way? Would the Zoroastrian community I encountered be more than strangers who shared a centuries-old relic? These were the thoughts that swirled in my mind as I set off on this adventure.

As I recount the experience, I can confidently say that the ZYNA road trip was nothing short of incredible. A powerful and almost magical reconnection unfolded as I met my fellow Zoroastrians from both Iran and the Parsi community. It was as

The fire temples we visited on the road trip were not just structures; they were living symbols of our faith's enduring legacy. These places of worship have preserved the Zoroastrian traditions and rituals for centuries. The warmth of the flames and the ambiance of the temples provided a sense of tranquility and unity among us, reinforcing the idea that we were part of a shared legacy.

In conclusion, the ZYNA road trip that carried a group of Zoroastrian youth along the picturesque California coast was



if we had known each other for thousands of years, a testament to the enduring bonds that our shared faith has created throughout history.

One of the most remarkable aspects of the trip was the opportunity to connect with the Parsi side of our faith. Growing up in Iran, I had a vague understanding of the Parsi community, but I was unsure of what to expect. To my delight, I discovered a group of individuals who were deeply dedicated to their faith and incredibly inspiring in their commitment.

Our journey took us to various fire temples across California, each with its unique charm and strengths. These sacred places served as a tangible connection to our Zoroastrian heritage and beliefs, bringing our faith to life in a way that words alone cannot express. Standing before the eternal flames, I felt a profound connection to the Zoroastrian teachings that have been passed down through the generations.

a truly wonderful experience. It surpassed my expectations and rekindled a sense of belonging and empowerment that I had been missing for years. It demonstrated that the Zoroastrian community is not just a group of strangers who share an ancient relic, but a living, breathing network of individuals connected by a deep, shared history and faith.

I hope that the ZYNA road trip becomes a recurring event because it serves a crucial role in building connections among the Zoroastrian diaspora in North America. It offers an opportunity for individuals like me, who have been somewhat detached from their heritage, to reestablish those vital connections and celebrate the vibrant traditions of our ancient faith. This journey along the California coast was more than just a road trip; it was a spiritual awakening and a reconnection with the very essence of our Zoroastrian identity.

ZOROASTRIAN YOUTH RETREAT AT THE ASHA CENTER UK

By Hilda Kasravi & Sohrab Noshirwani

Tucked away in England's quaint countryside in the Forest of Dean lies the Asha Center, a charitable organization that promotes interfaith harmony and connection with nature. Founded in 2006 by Zerbanoo Gifford and directed by her son, Mark Gifford, both were inspired to build such an institution to give hope to the youth.

In carrying out this mission, on October 6th, around sixty young Zoroastrians from around England and a few from other parts of the world gathered at the Asha Center for a weekend retreat of learning, growing, and connecting. We were met with welcoming faces from the office and kitchen staff as they all worked to put together a lovely welcome lunch for us. Once all the buses from the London City Center arrived, attendees started to meet one another or reconnect. As old friends and new faces mixed together for a buffet lunch of coronation chicken and baked potatoes, one could not help but feel peculiar; it's a rare occasion when Zoroastrians dominate the majority. Later we were told that this year's Zoroastrian Youth event at the Asha Center was the largest one yet. With sixty participants in attendance, the Center had never hosted a crowd so large.

Once lunch was completed, we were given our room assignments and time to settle in. The accommodations were quite impressive- with the two different locations. A series of rooms were just behind the main house, while another set of rooms were located on the newly acquired land about a 20-minute walk from the Asha Center. The rooms were all clean and very comfortable. With everyone settled, we all re-met at the main building and made our way to the inner sanctum of the Asha Center, the safe space where we held conversations,



connected with one another, and learned more about our faith throughout the weekend. Mark, started our first session with an icebreaker to encourage attendees to get to know each other's names. Then, he moved on by sharing the weekend's itinerary and a tour of the Asha Center. A large green lawn perfect for hosting events or playing sports, a heady-scented rose garden, a small creek that lends way to the main river, an orchard of various fruits and vegetables, and a small labyrinth tucked away in the corner of the property- the Asha Center is truly a natural sanctuary. One of the three core beliefs of the Center is environmental sustainability: “[to work] with nature to learn and heal” (<https://www.ashacentre.org/training>). The other two include the performing arts: “developing feeling and awareness through artistic self-expression”; and interfaith understanding: “appreciating the world's cultures, traditions, and philosophies” (<https://www.ashacentre.org/training>). All three of these core values are eminent while wandering through the premise of the Asha Center. Day one of the retreat ended with a delicious lasagna dinner and a night of karaoke amongst all the youth.

The following morning started for some with a yoga practice led by Nayomi Davar or for the late starters, a breakfast buffet of hard-boiled eggs, toast, porridge, and fruit. On this day, Mark brought along his friend and an Asha Center mentor, Adrian Locher, to introduce a series of exercises. One certain exercise that stood out, emphasized the concept of trust. The Zoroastrian attendees were asked to form a circle on the vast, green lawn by first playing around with the idea of trust falls- where one person stood behind another as the person in front would tilt back on their heels and fall in the arms of the person standing behind them. Eventually, roles were reversed, and attendees





learned whether they could trust with ease or had a bit more hesitation. This exercise led to a more complex practice, where again in partnerships, one partner wore a blindfold, and the other partner (completely unknown to the person in blindfolds) had to guide their partner without using any words or noise through the premise of the Asha Center. The partner leading could touch and lightly hold the hand of the partner with the blindfold. With a sudden sense of hesitation or an accidental encounter with a tree branch, this exercise tested the leader's ability to responsibly guide, and the other partner's ease of trusting an unknown person. When it was time to remove the blindfold, partners quickly exchanged a laugh and a hug because, again, to trust a stranger with your well-being is nerve-wracking and quite difficult. Attendees reflected on their experience and deciphered whether they enjoyed leading or being led. This activity was another moment where personal connections were

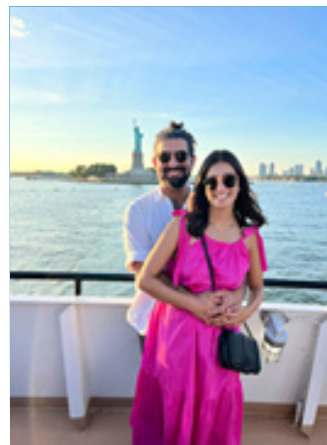


formed among attendees at a rapid pace. Afterwards, all youth attendees gathered at the central meeting space where we engaged in conversations about the state of Zoroastrian Youth in the UK. Following lunch and afternoon tea, eight of the young priests in attendance conducted prayers together, creating a spiritual and connected environment. One of the priests, Jimmy Madon, even shared in English, the meaning behind the prayers, an aspect that can oftentimes be overlooked. Day two ended with a quiche dinner, followed by some vibrant socializing around a campfire.

As we came into the third and final day of the retreat, most attendees began their morning with more ease as we felt comfortable with one another. Nayomi started the day with a beautiful yoga session, making one more aware of the relaxed, natural surroundings. Taking deep, cleansing breaths, speckled with the chirping of the morning's birds, as we were led into a downward-facing dog, was a wholesome experience.

Attendees were served a delightful breakfast and then, led by Mark to the front of the Asha Center where we had fun making music by clapping in large groups. After an amusing activity, it was time to once again, focus and reflect on our religion and its teachings. The cohort was divided into equal teams and allocated one of the seven Amesha Spentas. Each team had to explain the name and meaning of their Amesha Spenta, create a physical gesture to symbolize it, share ways in which it was related to nature and the environment, and determine human traits that both embodied and went against, the Amesha Spenta's meaning. Once completed, each team provided an action plan on how to best utilize the Amesha Spenta for positive change within the Zoroastrian youth; definitely one of the more challenging group activities.

A session of reflection followed, offering individuals to share any meaningful takeaways. The atmosphere was filled with a sense of gratitude and shared experiences. The day concluded with a sumptuous roast chicken lunch, where all the guests ate a hearty meal together, one final time. With lunch over, attendees were free to collect their belongings and head off onwards. As they exchanged smiles and promises to stay connected, individuals, now enriched by the collective experience, made their way homeward, officially bringing an end to the Asha Centre Retreat.



About the Authors

Hilda & Sohrab enjoy taking the path less traveled. Hilda, a teacher, and Sohrab, an engineer, blend their love for education and innovation. Together, they seek enrichment through travel, skill acquisition, and meaningful connections. They admire their Zoroastrian religion and aspire to live by the principles that best resonate with them on a daily basis.

Zarathustra, Iranian mysticism and the practicalities for a seeker

Ardeshir Samia Kalantari



It is very tangible that a movement has started. A movement of Iranian culture revival. A heritage that is rich but has been damaged throughout our long and rich history. In the midst of hardship, a genuine thirst for our true heritage has risen. Could it be that according to “Ashaa”, the law governing the universe, the balance between good and evil, positive and negative, remains pretty much steady? I feel it is true. Here are a few paragraphs to add to the sense of community and like-mindedness.

For many years I’ve attended our Zoroastrian gatherings, unconsciously looking for truth, but hadn’t found the topic of my interest till about 2013. “What is the connection between our Iranian Zoroastrian heritage and modern-day movement of human potential and transformation of consciousness”?

Attending get togethers at the California Zoroastrian Center, the best part of our gatherings for me was the social dance at the end of religious ceremonies and various programs. It was the time when I felt, I get out of the head and its negativities and formalities, and just be in the body where joy, spontaneity, innocence and creativity was felt. I am happy to be part of a community where celebration singing and dancing are highly regarded as healthy and essential activities; something so simple yet profound.

In ancient Iranian and Zoroastrian heritage, simplicity and pureness was and hopefully still is regarded as merits of a beautiful loving soul. Zarathustra is holding up a finger in most of his pictures guiding us to oneness of body, mind and soul. We write proudly his words “There is one path in the world, and that is the path of truth”. Why? Because the universe is run by “Ashaa”, or truth. If we want to connect to the universe and

its wisdom, the shortest but not necessarily easiest path is the path of truth.

We as Zoroastrians and Iranians, also have a high regard for a healthy body. A Healthy body sends signals that are present in the moment. Signals of a healthy body can be our guide throughout life, helping us make good decisions; warn us of potential diseases that might be lurking in the darkness of our unconscious. Think about it, there wasn’t many doctors available in old day villages in Iran where our past generations lived, but somehow, they had the wisdom to know what is good for the body and what is bad. Their bodies were alive and vibrating.

Zarathustra, in his Gathas talks about “every man and woman has the right to choose his/her path with bright clear mind”. I would change the word mind to body-mind, because they are connected and one. Plus, Zarathustra the enlightened master of the Magi, had surely traveled to the depth of his own body-mind during the ten years of solitude in the mountains which led to his enlightenment. How can we get a clear body-mind? This seems like a good and worthy place to start.

The ancient fires of the Magi

I kept hearing in Yazd and the old villages likes Mazra: “May the fire be your help on your path”. Or “may your soul catch the Verahram fire” or “may the fire be your guardian”. I’m speaking of the ancient fires that are still burning in some temples of Iran and India. Someone feeds the fire with wood every day, keeps the room clean and so forth. Why go through so much trouble to keep a fire burning for so many years? Why protect the ancients’ sacred fires from the attacks of enemies with their

lives? I've seen the caves in which the fires were kept in very small tunnels in case the Arabs reach the area and try to kill the Zoroastrians and their fires.

These fires act as energy fields that effect the human aura. I felt the field of energy even when I was in our house in Mazra, which is about three to four hundred meters away from the fire temple. Meditators have told me how powerful it is to meditate in the room close to the fire in the temple. I have experienced meditating near almost all of the ancient fires around Yazd and its villages in the vicinity. It's hard to put in words, the feeling and effect after meditating close to the fires.

The magi had figured out the secrets of fire. If you are aligned with truth; honest and one with your body, the fire will guide you. Fire is your master in the absence of a living enlightened spiritual master. Most of our famous enlightened poets have poems pertaining to the fire within, or the fire of love, or the fire that is meant to burn the ego and get you closer to truth. OSHO said "the hardest part for a seeker is to light the fire within himself". If the fire within us is lit, the work has begun and will continue; the work of cleansing the body-mind and soul.

The subtleties of the work of the magi are infinite. They have left behind tremendous wisdom, but unfortunately, their documents have been destroyed. It's difficult if not impossible to trace back the alchemical work of the Magi and their techniques. What is visible is that our heritage is based around "simplicity". The people worked with their bodies, they were farmers, they touched living plants and earth; the simple work that is missing in modern society. Our connection as humans to nature is diminishing. We have to get actively involved in creating our own healthy environment.

Music and Dance as technique

Music and dance can be used as tools to transform energies; sadness, anger, contraction into joy, love, expansion and feeling of connection; connection with fellow humans and existence. "Body likes to move". Humans like to travel from one place to another; change is the essence of existence; movement brings flow to our body-mind; gets us out of our heads and into our body. Our Iranian classic music, has been around for

few thousand years, leaving a trace among many meditators and seekers. Music has divine effects, makes us want to dance. Good music that has heart and soul helps us meditate and shift energies from the undesirable into expanded flow state. Music and dance have been used by many mystics including the Sufis as a tool to reach spiritual drunkenness. Our poets and mystics talking about "cosmic wine", "wine in the cup" they are not talking about alcoholic beverages, they are talking about the state of bliss and oneness with existence; the state of conscious bliss.

Mystics and wine

Even though the mystics have meant to bring their disciples to a state of oneness with the whole through natural techniques but alcoholic beverage are a facilitator of showing what is lurking in the unconscious. Gurdjieff, a contemporary master used feasting as a technique to reach to the unconscious faster; where Psycho-analysis would take much longer, getting people wasted and watching them reveals a lot more.

Why is this relative? We humans, scholars included have an unconscious part of our body-mind that doesn't get the light and attention it needs. We all have an animal part; no matter how hard we try to suppress and cover it. Interesting to observe a well behaved and knowledgeable scholar when intoxicated with alcohol, a different personality altogether



surfaces, which is not always pleasant. Sometimes an unloved child within who is seeking attention surfaces, sometimes an angry personality surfaces, sometimes an aggressively sexual personality surface. None of these parts were visible at first glance, but every human has major part of their consciousness lurking in the dark. These parts are sucking energy out of our daily life, steering the actions we take towards occasional

Some body structures prefer active and dynamic methods to throw out some stale and negative energy to get to the peaceful state of meditation. there is nothing wrong with that; there is nothing wrong with expressive methods. Dynamic meditations, Ecstatic Dance, Shaking, Gibberish, laughter, crying, expression of aggressive emotions like anger in a safe space. What matters is the state of TRUE calm and serenity that one lives a daily life off of and makes decisions from.

Body-mind, Fascia and Energetics

There resides much stored energy in soft tissues of the body that dates back to our childhood. The energy stored in the soft tissues of the body is usually unprocessed charges and sometimes unexpressed emotions. When the body mobilizes for fight or flight but doesn't get to complete the act and therefore, use the charge in the process, the charges gets stored in the soft tissues of the body mainly in the fascia network. The energy stored in the body can have a cumulative effect; from many past incidents and the incidents don't need to be intense experiences, they could be subtle.

We Iranians, Zoroastrians included, come from a highly charged society, so the chances of every one of us carrying unresolved traumas and tensions is very high. We have withstood the test of times and forces of invaders upon our freedom and wellbeing, but that has come at a price. The intension here is to actualize our high human potential. Meanwhile, decisions made by a person in a leader position carrying unresolved charge might not be the best decisions possible in the circumstance. A person with inferiority complex, seeking attention and affection, carrying their own wounded inner child everywhere, most likely has a hard time giving chance to others to take his position and possibly strive. We need to identify these characteristics in ourself and honestly get after finding ways for healing. In the words of Rumi: "Yesterday I was clever, so I wanted to change the world. Today I am wise, so I am changing myself."



unpleasant valleys.

Zarathustra's famous "Good thoughts, Good words, Good deeds" are easier said than done chants. It is improbable to have clear intentions and thoughts when the unconscious body-mind is loaded with unresolved charge. Trauma is the word. Mystics used various body and breath-oriented techniques to get the unconscious to surface, and then tend to it. How is it possible for an ordinary person to be able to clean the body-mind by reading scripts? On the contrary, by reading scripts, the mind is satisfied but the body is neglected; split is created.

A split personality, a neurotic personality, can give a beautiful speech, but remain a poor personality in private. We are in dire need of healthy and whole leaders; our community is ailing and diminishing by the day. Everyone needs to take a stand and start taking efficient action. Everyone needs to do some kind of development work to become more conscious. We need to include active meditations in our programs and routines. Yoga is only one of the methods, but unfortunately can be a poor method for some or might not suit some character structures.



Ardeshir Samia Kalantari

(Nemat Saumi)

Born and raised in Iran, moved to the states at the turn of the Millennium. B.S. Civil Engineering from California State University Long Beach. Traveled the past eight years seeking the ways of Meditation and body-mind Healing. Practitioner of Myofascial Energetic Release and Rebalancing, two modalities of deep bodywork, and Reiki. Facilitator of Meditations.

UNESCO HAS RECOGNIZED SADEH/SADA CELEBRATION

Iran and Tajikistan

Inscribed in 2023 ([18.COM](https://www.unesco.org/en/rep/18-com)) on the Representative List of the Intangible Cultural Heritage of Humanity



Sadeh, or Sada, is a celebration held annually on 30 January. In the folk calendar, it marks the day when farmlands are prepared for their next spring plantation and when people celebrate the end of the coldest winter days, with 50 days and 50 nights remaining to spring. Accordingly, 'Sadeh' means 'one hundred'. The element enjoys diverse manifestations in Iran and Tajikistan. It involves singing, dancing and praying around a fire and offering blessings and dry or fresh fruits. The day also marks the traditional start of agricultural work for the new season, with farmers sprinkling fertilizer in their lands and gardeners pruning their trees and bushes. After the Sadeh celebration, people

in the villages meet outdoors to collectively clean water-streams and pools and to repair bridges. In both countries, the practice, including the preparation of traditional dishes, is transmitted through participation, observation, and storytelling. Media, social networks, scientific works, articles, conferences, and symposiums also contribute to the transmission of Sadeh. The practice unites people from different cultural, ethnic and religious backgrounds, providing an opportunity for peaceful interactions around agricultural and food traditions and promoting diversity and the continuation of oral expressions and memory.